باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۸۴۶۸
رده‌بندی دیویی:	۱۲۹۸ ح ۵۹۵ ج ۱۴۶
سرشناسه:	جمال الدین اسدآبادی، ۱۲۵۴؟ - ۱۳۱۴ ق.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	حقیقت مذهب نیچری وبیان حال نیچریان.
کاتب:	حبیب الله شیرازی — تاریخ کتابت:
محل نشر:	بمبئی — ناشر: [بی‌نا] — تاریخ نشر: ۱۲۹۸ ق
صفحه شمار:	۷۶ ص — مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی — ابعاد: ۱۳×۲۰ — نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
توضیحات:	عماد فهرستی — تاریخ ثبت: تیر ۱۳۱۰
یادداشتها:	عنوان دیگر: ۱. نیچریه ۲. ناتورالیسم. در ابتدا مدیر روزنامه فرهنگ در تمجید کتاب مطالبی نوشته است.
موضوع(ها):	۱. طبیعت گرایی - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.
شناسه(های) افزوده:	الف. شیرازی، حبیب الله، کاتب. ب. عماد فهرستی، محمدمهدی، واقف. ج. عنوان.
فهرستنگار:	شیبانی — تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۸

چاپ سنگی

ر ب

حاج حرم

۶۲۲ صلاق ۱۲/۱/۱۱
۲۹۷/۴۸۱۴
ن ۵۹۵ ج
س /

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب نیچریه — فارسی

مصنف / مؤلف آقا سید جمال اسدآبادی

خطی / چاپی سنگی نستعلیق طبع بمبئی

سال طبع یا تحریر ۱۳۰۰ ق عدد اوراق ۵۱ ورق

جزء کتب حکمت کلام شماره ۶۴۰

شماره عمومی ۵۷۵ شماره قبض ۲۳۳۸

واقف حاج عماد فهرستی تاریخ وقف تیر ۱۳۱۰

طول ۲۰ عرض ۱۳ قفسه

۸۴۹۸ ل

۱۲۹۸

در مطبع حسینی جدید طبع گردید

۲۳۳۸

اسید زدائی شد
تاریخ ۲۵/۱۲/۴۸

بعون الله تعالی

مدیر روزنامه فرهنگ منطبعه دار السلطنه اصفهان در نمره ۱۰۱ سال سیم مورخه ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۸ شرح ذیل را در تمجید این کتاب مبارک می نویسند

فرهنگ

سالها میگذشت که بدین آرزو بودم که در خصوص تعلیمات باطله و انتشار و قوانین تمدن نما که بالمره منافی تمدن و تربیت و مزیل اخلاق حسنه است و در مضار اشاعه بعضی از شعب آزادی که سبب بی نظمی تمام روی زمین شده و در فسادهای حاصله از اعطای حقوق مجعوله ناشایسته بعامه افراد انسان رساله مخصوص مبسوط برشته تحریر آورم بملاحظه رعایت کلیه افراد اهل علم و بملاحظه اینکه این عنوان منافی خواهد شد رای عموم علما و حکمای این عصر را مگر معدودی از آنها که بحلیه دین و زینت عقل سلیم آراسته اند و بواسطه گرفتاریها بمأموریتها و اشغال دیگر بنوشتن این رساله مقدسه موفق نشدم لیکن امروز هزار گونه سجدات شکر مینمایم که در ایام حیات خود بوجود حکیمی دانشمند سلیم

کتابخانه آستان قدس

الذوق آگاهی حاصل کردم که بدون کم و زیاد در اقصی بلاد هندوستان تمام عقاید این خاکسار را بیان کرده و برشته تحریر در آورده است لهذا کمال مباهات مینمایم از وجود این دانشمند یگانه که چنین خدمتی بزرگ را در عالم تمدن و جمعیت انسانیه از قوه بفعل آورده و مفاسد بی دینی را برویه و اصطلاحات همان طبیعیین و دهریین بیان نموده لزوم تدین بیکی از ادیان را درین عالم عنصری ببیانات واضحه و براهین طبیعیه و عقلیه و وجدانیه مکشوف نموده ارواح انبیا بخصوص سید المرسلین را از خود راضی و مسرور کرده این خاکسار اگرچه از شرافت پیش قدمی درین مسئله محروم ماندم لیکن چون منظور از ارتکاب این زحمتهای شاقه اصلاح حال کلیه بنی نوع ما و بقای انتظام عالم و خدمت بتمدن است از ید قدرت هر کس که ظاهر شود مایه سرور و انبساط است لهذا هیئت اجتماعیه انسانیه و عالم تمدن را بوجود این حکیم دانشمند و حید خردمند تبریک و تهنیت میگویم و بر خود فرض میدارم که رساله او را که باید فی الحقیقه کتاب مقدس شمرده در ذیل فرهنگ متدرجا بطبع رسانم تا عامه مردم بخصوص ایرانیان زودتر بعیوب روش اجانب اروپائیان ملتفت شده و از تقلیدات بی شعورانه خود که مخرب مملکت و ویران کننده وطن آنها و بر اندازنده معاملات و روابط معاشرت و غیره و غیره است اعتراض جویند مصنف این رساله فخر الحکماء المعاصرین فاضل یگانه و عالم فرزانه جمال الدین الحسینی است که این رساله شریفه را در ماه محرم هذه السنه بطبع رسانیده است همین نسخه اخیرا از حیدرآباد دکن هندوستان برای این بی مقدار ارمغان فرستاده است

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولٰئِكَ
الَّذِينَ هَدٰاهُمُ اللّٰهُ وَاُولٰئِكَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبَابُ
حقیقت مذهب نیچری وبیان حال نیچریان

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

رساله مولانا جمال الدین الحسینی

درین روزها از تمامی هندوستان چه ممالک مغربیه وشمالیه وچه اوده وچه
پنجاب وچه بنکاله وچه سند وچه حیدرآباد دکن صدای نیچر نیچر بکوش میرسد
ودر هر بلده وقصبه معدودی چند ملقب به نیچری یافت میشوند وچنان
ظاهر میشود که این فرقه همیشه درازدیاد وافزونی است خصوصاً در مسلمانان
واز اکثری ازاین گروه پرسیدم که حقیقت نیچر چیست واین طریقه از چه وقت
ظاهر شده است وآیا این جماعت نیچریه بدین مسلک جدید در اصلاح مدنیت
میکوشند ویا آنکه ایشان را مقصد دیگریست وآیا این طریقه منافی
دین است ویا آنکه بهیچ وجه مخالفتی با دین ندارد وچه نسبت است درمیان
آثار این طریقه وآثار مطلق دین در مدنیت وهیئت اجتماعیه واین طایفه
اگر قدیم بوده است پس چرا تاکنون در عالم منتشر نگردیده است واگر جدید
است چه اثری بر وجود ایشان مترتب خواهد شد ولکن هیچیک از ایشان

جواب شافی وکافی ازین سؤالات من ندادند ولهذا ملتمسم که آن جناب
حقیقت نیچر ونیچریرا مفصلا از برای بنده بیان فرمایند فقط محمد واصل
مدرس ریاضی مدرسه اعزه حیدرآباد دکن

۱۹ محرم سنه ۱۲۹۸ هجری
نبوی

۳

ای دوست عزیز

نیچر عبارتست از طبیعت وطریقه نیچریه همان طریقه دهریه است که در قرن
رابع وثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند ومقصود
اصلی این طایفه نیچریه رفع ادیان وتأسیس اساس اباحت واشتراک است
درمیانه همه مردم واز برای اجرای این مقصد سعیهای بلیغ بکار برده اند و
بلباسهای مختلف خودها[شان] را ظاهر ساخته اند ودرهر امتی که این جماعت پیدا شدند
اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند واگر کسی در مبا
دی ومقاصد این گروه غور کند بخوبی براو هویدا خواهد شد که بغیر از فساد مدنیه
وتباهی هیئت اجتماعیه نتیجه دیگری بر آراء اینها مترتب نخواهد گردید وبلا
ریب که دین مطلقا سلسله انتظام هیئت اجتماعیه است وبدون دین هرگز
اساس مدنیت محکم نخواهد شد واول تعلیم این طایفه برانداختن ادیان است

واما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از دیر زمان ظهور نموده است همینست که انتظام عالم انسانی که اثر حکمت بالغهٔ الهیه است همیشه نفوس بشریه را برین داشته است که در ازالهٔ این طریقه سعی نمایند و بدین جهت هیچ وقت او را ثبات و پایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد رسالهٔ صغیره انشا نمودم ان شاء الله مقبول خرد عزیزی آن صدیق فاضل خواهد گردید والبته ارباب عقول صافیه بنظر اعتبار بدین رساله خواهند نگریست

و آن رساله این است

الدین قوام الامم وبه فلاحها ؛ النیچریة جرثومة الفساد ؛ وارومة الالحاد وفیه سعادتها وعلیه ؛ مدارها ؛ ومنها خراب البلاد ؛ وبها هلاك العباد

لفظ نیچر در جمیع اقطار هندوستان درین روزها شایع و ذایع گردیده است و در هر مجمع و محفلی ذکری از این لفظ میرود و خاص و عام هر یکی بر حسب دانش خود توجیهی و تفسیری از برای این کلمه میکنند ولکن غالب آنها از حقیقت اصل و وضع آن غافلند لهذا بر خود واجب دانستم که معنی حقیقی این کلمه و مراد اصلی او را بیان کنم و حال نیچریان را از ابتداء توضیح نمایم و مضار و مفاسدی که از این گروه در عالم مدنیت و هیئت اجتماعیه سر زده است بر حسب تاریخ مفصلاً شرح و بسط دهم و به براهین عقلی وانمایم که این طایفه در هر ملتی که یافت شود لامحاله موجب زوال و اضمحلال آن ملت خواهد گردید

پس میگویم آنچه از تواریخ صحیحه ظاهر میشود اینست که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح حکمای یونان بر دو گروه منقسم گردیدند گروهی برین ذاهب

شدند

شدند که ورای این موجودات حسیه و سوای این مکونات مادیه موجودیست مجرد از ماده و مده و آن موجودات منزهند از لوازم و عوارض اجسام و مقدس و مطهرند از نقایص جسمانیات و گفتند که سلسلهٔ این موجودات مادیه و مجرده همه منتهی میشود بموجود مجردی که از جمیع الوجوه بسیط است و بهیچ وجه در و تألف و ترکیبی متصور نمیگردد و وجود او عین ماهیت و حقیقت او میباشد و ماهیت و حقیقت او عین وجود اوست و اوست علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی و خالق جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت مشهور گردیدند بمتألهین یعنی خداپرستان چون فیثاغورس و سقراط و افلاطون و ارسطو و اضراب ایشان و گروهی بدین اعتقاد گردیدند که بغیر از ماتیر یعنی ماده و مادیات که بیکی از حواس خمسه مدرک میشود چیز دیگری موجود نیست و این طایفه نامیده شدند بمادیین و چون سبب تأثیرات مختلفه و خواص متنوعهٔ مواد از آنها سؤال شد اقدمین این جماعت جواب دادند که جمیع تأثیرات لازمه ناشی از طبع مواد است و طبع را در زبان فرانساوی ناتور و بلسان انگلیزی نیچر مینامند و ازین جهت این جماعت بطبیعیین نیز مشهور گشتند و طبیعی را بزبان فرانساوی ناتورلیسم میگویند و مادی را ماتیرلیسم گویند و سپس این در کیفیت تکون کواکب و

پیدایش نباتات و حیوانات پیشینیان این گروه یعنی مادیین اختلاف کردند برخی برین ذاهب شدند که پیدایش هیآت علویه و سفلیه و تکون این موالید محکمه متقنه بر حسب اتفاق بوده است و گویا اینها بسبب سخافت

عقل خود قائل بجواز ترجیح بلا مرجح شده اند و ابتداء این قول از ذیمقراطیس بظهور رسیده و او گفت جمیع عالم از ارضیات و سماویات مؤلف است از اجزاء صغار صلبه ایکه متحرک بالطبع است و از روی اتفاق بدین هیئات و اشکال جلوه گر شده است

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سماویات و کره زمین برین هیئت خود از ازل الآزال بوده و خواهد بود و سلسله انواع نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و در هر بزرهٔ نباتیست مدمج و در هر یکی از آن نباتات مدمجه بذریست پنهان و هلم جرا و همچنین در هر جرثومهٔ از جراثیم حیوانات حیوانیت پوشیده در حالت کمال خلقت و در هر یکی از آن حیوانات پنهانی جراثیم السیت مخفی و هکذا الی غیر النهایه و ازین غافل شدند که لازم می آید برین قول وجود مقادیر غیر متناهیه در مقدار متناهی

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدیم است چنانچه نظامات و هیئات علویات و سفلیات قدیم میباشند و لکن جراثیم نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی از افراد آنها بمنزله قالب است از برای تکون جراثیمیکه مشابه و مشاکل خود بوده باشد و ازین فرق اهل شدند که بسا حیوانات ناقصة الاعضا هست که از آنها حیوان تام الخلقه بوجود می آید

و شرذمهٔ گمان خود را بنهج اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات و حیوانات بمرور زمان و تتالی دهور از صورتی بصورتی متبدل شده تا بدین

صورت

صورت حالیه رسیده است و این گمان از ابیقور که اتباع دیوجانس کلبی میباشد بظهور رسیده و او گفت که انسان اولا مثل خنزیرها پر از مو بوده است و رفته رفته بدین هیئت حسنه در آمده است و هیچ دلیلی بدین معنی اقامه نکرده که چرا باید مرور زمان علت تبدل صور گردد و متاخرین این گروه یعنی نیچریها چون دیدند که علم ژئولوژیا یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول بعدم تناهی سلسله انواع را لهذا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف کردند اولا در تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات طایفهٔ گفتند که جمیع جراثیم انواع در آن وقتی تکون یافت که التهاب کره زمین روی بنقصان نهاد و اکنون هیچ جرثومهٔ متکون نمی شود

و جماعتی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم میشود خصوصا در خط استواء بجهت اشتداد حرارت و هر دوی این طایفه عاجز شدند از بیان اسباب حیات این جراثیم چه حیات آنها بحیات نباتیه بوده باشد و چه بحیات حیوانیه خصوصا در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل است در بسایط آن جراثیم و موجب التئام آنهاست و اوست که اجزاء غیر حیه را بتغذیه حی و زنده می گرداند و هر وقتیکه در حیات نقصانی شود در تماسک و تجاذب آن بسایط وهن و سستی روی میدهد و معشری را چنان خیال شد که این جراثیم با زمین در حین انفصال از کره آفتاب بوده است و این بسیار عجیب است زیرا آنکه انها میگویند که زمین در آن هنگام قطعهٔ بود از آتش پس چگونه شد که آن جراثیم و بزرها محترق نگردید و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد

وثانیاً این جماعت متأخرین نیچریها یعنی مادّیین اختلاف کردند در تحول آن جراثیم از حالت نقص بکمال و از عالم ناتمامی بدین صور و هیأت متقنهٔ
محکمه

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثمی است مخصوص و آن جراثیم بمقتضای طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیر جنسیّه را بتغذیه جزء خود کرده بلباس نوع خویشتن جلوه گر میشود و ازین تغافل ورزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی درمیانه نطفه انسان و نطفه گاو و خر پیدا نمیشود و در هیچیک از نطفهای آنها زیادتی و نقصانی در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز
از کجا آمد

صنفی براین قرار دادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات مساوی است و هیچ فرقی و تفاوتی درآنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمیباشد ولهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان و مکان برحسب حاجات و ضرورات و بموجب قواسر خارجیّه منتقل میگردد از نوعی بنوعی دیگر و متحوّل میشود از صورتی بصورتی اخری و سید این طایفه داروین میباشد و او کتابی تألیف کرده و در و بیان میکند که اصل انسان میمون بوده و رفته رفته در قرون متتالیه بسبب دواعی و بواعث خارجیّه از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برزخ اُرَنْ اوتان رسیده و از آن صورت منتقل گردیده باوّل درجه انسانی یا بنها دکه جنس یأم یأم و سائر زنوج بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده برافق اعلا از افق زنگیها مقام

گزید

گزید و آن افق انسان قوقاسی است و برحسب زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون و کرور و دهور پشهها فیل گردد و فیلها تدریجاً پشه شود و اگر از او پرسیده شود

که انواع درختها و نباتاتیکه در بیشه و جنگلهای هندوستان از قدیم الایام بوده و در یک بقعهٔ از زمین پای در گل و بیک آب و هوا تربیت میشود چه سبب آنها در بلندی و طول و اوراق و ازهار و اثمار و طعم مختلف میباشد و چه دواعی و بواعث خارجیّه در آنها تأثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان البته
بغیر از عجز و بیخبری دیگر اظهار نخواهد کرد

و اگر گفته شود او را که ماهیان بحیرهٔ ارال و بحر کسپیتان با اشتراک آنها در مأکل و مشرب و تسابق آنها در یک جولان گاه چرا اشکال و هیأت آنها مختلف
گردیده است بجز زبان خائیدن چه جواب خواهد داد

و همچنین اگر سؤال شود از او از حیوانات مختلفة الصور و القوی که در یک منطقه میباشد و زیست آنها در سائر مناطق متعسر است و یا از حشرات متباینة الخلقة والترکیب که قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد و سوای لکنت چه علت
بیان میکند بلکه اگر بدو گفته شود که آن جراثیم

ناقصة الخلقة فاقدة الشعور را که راه نمائی نموده باستحصال این اعضاء و جوارح ظاهریه و باطنیه متقنهٔ محکمه که حکما از اکتناه اتقان و احکام آنها عاجز و ارباب فیسیولوجیا از تعداد منافع و فوائد آنها قاصر مانده اند و احتیاج و نیازمندی کور و اعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر دانا که دید جراثیم را بسوی جمیع این

کمالات صوریه و معنویه البته تا ابدالآبدین سر از دریای حیرت بدر نخواهد
کرد

و این بیچاره را فقط مشابهت و مماثلت ناقصه ایکه میانه انسان و میمون است
در بادیه خرافات انداخته است و برای تسلیه قلب خود بواهیاتی چند تمسک
نموده است

یکی آنکه اسبهای سیبیر یا و بلاد روسیه موی آنها بیشتر است از اسبهائیکه در
بلاد عربیه تولد میابد و سبب این را حاجت و عدم حاجت قرار داده است
و حال آنکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آنها است
در بقعه واحده در سنین مختلفه بر حسب بسیاری امطار و وفور میاه و کمی آنها و همان
علت سخافت و لاغری سکان بلاد حاره و سمن و فربهی باشنده کان بلاد
بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر آنکه او روایت میکند که جماعتی دمهای سگهای خود را میبریدند و چون
چند قرن برین مواظبت کردند پس از آن سگهای آنها خلقةً بی دم زائیدن
گرفت و گویا میگوید چون حاجت بدم نماند طبیعت نیز از دادن آن سرباز زد و
این بیچاره اصم و کر بوده است از استماع این خبر که عربها و عبریها از چندین هزار
سالست که ختان میکنند و با وجود این یکی از آنها هم تاکنون مختون زائیده نشده است [illegible]
و بعضی دیگر از متاخرین این مادیین

یعنی نیچریها چون بر مفاسد اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آراء آنها
اعتراض نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که مادهٔ غیر شاعره

علت

علت و موجب این انتظامات متقنه و هیئات محکمه و اشکال انیقه و صور حسنهٔ عجیبه
گردد و لهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه و سفلیه
و مقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است ماتیر فرس ایتلیجانس
یعنی ماده و قوه و ادراک و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه در وی
باشد و بدستیاری شعور و ادراک خود خویشتن را بدین اشکال و هیئات
محکمه جلوه داده و میدهد و هر گاهیکه بصور اجساد حیه متلبس میشود چه آن
اجساد حیه نباتیه بوده باشد و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات
آلات و جوارح را مینماید و ملاحظهٔ ازمنه و امکنه و فصول را میکند و چون ریسمان
باطل پوسیده است ازین غافل شدند که اعتقاد خود این جماعت و سائر
متاخرین مادیین به ترکب اجسام از اجزاء دیمقراطیسیه این اصل را که بهزار
جد و جهد بدست آورده اند و بدان دل خویشتن را راضی ساخته اند مختل و
بلا فایده می سازد

زیرا آنکه هر جزء دیمقراطیسی را درین هنگام قوهٔ ایست خاصه و شعوریست
خاص بجهت آنکه ممکن نیست قیام عرض واحد بوحدت شخصیه بر دو محل
و چون چنین نباشد

پس از ایشان سؤال کرده میگوییم این اجزاء منفصلهٔ منتشره از کجا بمقاصد
یدیگر آگاه شدند و بکدام آلت تفهیم مطالب خویشتن نمودند و در کدام مجلس
پارلمان و محفل سنات مشورت کردند از برای تشکیل این مکونات انیقه
عجیبه و این اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در بیضهٔ عصفوری باشند باید

باید اینجا بهیئت مرغ دانه‌خوار برآیند و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل
نمایند که زیست آن را شاید و اگر در بیضه شاهین و عقابی باشند باید منقار
و مخلب او را چنان نمایند که بکار شکار کردن بیاید و از کجا دانستند
قبل از وقوع که این پرنده گوشت‌خوار خواهد شد در وقتیکه در مشیمه سگی
بوده بصورت بچه سگی ماده متشکل و متصوّر شدند بچگونه فهمیدند پیش از
حصول که این بچه سگ فیما بعد آبستن خواهد شد و بچهای متعدد در دفعه
واحده خواهد آورد و پس باید از برای او پستانهای متعدد انشاء
کرده و این اجزاء متلاشیه بچگونه تعقّل کردند که حیوانات در زیست
خود محتاجند بقلب و ریه و کبد و مخ و مخیخ و سائر اعضا و جوارح والبته این
گروه پس از شنیدن این سوالات سر بجیب حیرت فرو برده هیچ جواب نخواهند
داد مگر آنکه چشم عقل را کور کرده بگویند که هریک ازین اجزاء ذیمقراطیسیّه
عالم است بجمیع ما کان و ما یکون و بتمام اجزائیکه در عالم وجود است چه در
عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هریک از آنها
حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف انتظام
حاصل نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک وتیره واحد قائم و دائم است
پس در ینوقت من خواهم گفت اولا لازم میآید بر این قول که در این بعد صغیر
جزء ذیمقراطیسی که بمیکروسکوپ هم بنظر نمیاید ابعاد غیر متناهیه بوده باشد
زیرا آنکه هر صورت علمیه ایکه در ماده‌ئی از مواد مرتسم گردد لامحاله جزئی
از بعد آن را فرا خواهد گرفت و صور علمیّه آن جزء بنابرین رای فاسد غیر

متناهی است پس باید در آن جزء متناهی الابعاد غیر متناهیه بوده باشد و
این ببداهت عقل باطل است

و ثانیاً چون اجزاء ذیمقراطیسیّه چنین شاعر و عالمند پس چرا مکونات خود را
که عبارت از نفس آنها میباشد بکمال خود نمیرسانند و چرا در خویشتن احداث
درد و وجع و الم نمینمایند و چه سبب است که ادراک انسان و سائر حیوانات
که عین ادراک همان اجزاء است برین قول از اکتناه حال خود عاجز و
در حفظ حیات خویشتن قاصر است و عجیب‌تر این است که متأخرین مادیین
با همه خرافات باز در بعضی امور حیران مانده آنرا نتوانستند بهیچیک
از مبادی و اصول فاسده خود چه طبیعی بوده باشد چه شعور منطبق گردانند
زیرا آنکه دیدند که پاره‌ئی از مکوّنات مختلفة الخواص را چون تحلیل میکنند
عناصر اصلیّه آنها یکیست لهذا بعد از مجموع این خبط و علات رجماً بالغیب
برین قائل شدند که اجزاء ذیمقراطیسیّه را اشکالیست مختلف و بر حسب
اختلاف اوضاع آن اجزاء مختلفة الشکل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مترتب
میشود

و بالجمله این ده مذهب مذهب آن گروهیست که انکار مینمایند الوهیّت را
و قائل بوجود صانع تعالی نیستند و این گروه چه در عرف خود آنها و چه در عرف
متألهین مادیین و طبیعیین و دهریّین نامیده شدند و اگر میخواهی بگو نیچریها
و ناتورلیسمها و ماتیرلیسمها و ما فیما بعد رساله‌ئی در تفصیل مذهب
اینها خواهیم نوشت و فساد اصول این گروه را ببراهین عقلیه ظاهر و آشکار خواهیم

نمود وچنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین بابچه‌ها یعنی جلبوسهای پهلوان پنبه هندوستان خواهد بود حاشا زیرا آنکه اینها را حظی ونصیبی از علم و دانش ومعرفت نیست بلکه بهره‌ئی هم از انسانیت ندارند والبته این گونه اشخاص نه قابل سؤالند ونه قابل جواب ونه قابل خطاب واگر قابلیتی هم در آنها بوده باشد اینست که اگر کسی بخواهد تیاتر ویا تماشای کت پتلی امم متمدنه بعمل آورد در آنوقت بکار میآیند بلکه غرض اصلی بیان واقع وکشف حقیقت واظهار حق خواهد بود

واما الآن میخواهم فقط مفاسدیکه از گروه مادیین یعنی نیچریها در عالم مدنیت واقع شده است ومضاریکه از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه رسیده است بیان کنم وفضیلت ومزایا ومنافع ادیان را خصوصًا دیانت اسلامیه را توضیح وتبیین نمایم

پس میگوئیم مادیین یعنی نیچریها در اجیال وامم باشکال متعدده وبصور متنوعه وبهیئات گوناگون وباسامی مختلفه ظهور وبروز نموده‌اند گاهی خود را باسم حکیم ظاهر ساخته‌اند وزمانی به پیرایه رافع ظلم ودافع جور جلوه کرده‌اند ووقتی بلباس عالم الاسرار وکاشف الرموز الحقائق وصاحب علم باطن قدم در میدان نهاده‌اند وهنگامی ادعا کرده‌اند که مقصود ما رفع خرافات وتنویر عقول امم است وایامی بصورت محب فقرا وحامی ضعفا وخیرخواه بیچارگان برآمده‌اند وساعتی از برای اجرای مقاصد فاسده خود دعوی نبوت نموده‌اند نه چون سائر انبیاء کذبه وگاه گاهی هم خود را منسوب بمذهب وخیرخواه امت نامیده‌اند ولکن در

امت نامیده‌اند ولکن در هر جیل که یافت شده‌اند ودر هر قوم که پیدا شده‌اند ودر هر امت که ظاهر شده‌اند وبهر لباس وبهر اسم که برآمده‌اند بسبب مبادی فاسده واصول باطله وتعلیمات مضره وآراء مهلکه واقوال سمیه خودها موجب زوال آن جیل وباعث اضمحلال آن قوم وعلت فناء آن امت گردیده‌اند وهیئت اجتماعیه آن امم را اعدام نموده احاد آنهارا متفرق کرده‌اند

زیرا آنکه انسان ظلوم جهول واین مخلوق خونی پر حرص خونخوار را بسبب ادیان در صدر اول عقاید وخصائلی چند حاصل شده بود که امم وقبائل آن عقاید وخصائل را بطور ارث از آباء واجداد خود فرا گرفته بآنها تعدیل اخلاق خویش را می نمودند واز شرور وفساد که برهم زننده هیئت اجتماعیه است اجتناب می کردند واز نتایج آنها عقول خویشتن را بمعارفیکه سبب سعادت واساس مدنیت است منور میساختند وبدین جهت آنها را نوعی قوام وثبات حاصل میشد واین طایفه نیچریه در هر امتیکه ظهور میکرد در ابطال آن عقاید وافساد آن خصال میکوشید واز آن خلل در ارکان هیئت اجتماعیه آن امت راه یافته روی به تلاشی مینهاد تا آنکه بالمره مضمحل گردد چنانچه اکنون هم ره سپر همین طریقه فاسده میباشند بیان این نهج واضح این است که انسانها را از دیر زمان بسبب ادیان سه اعتقاد وسه خصلت حاصل شده است که هریک از آنها رکنیست رکین از برای قوام ملل وپایداری هیئت اجتماعیه واساسیست محکم در مدنیت وترقیات امم وقبائل وموجبیست فعال از برای دفع شر وفسادیکه برباد دهنده شعوب است

نخستین آن عقاید ثلثهٔ جلیله اعتقاد است براینکه انسان فرشتهٔ ایست
زمینی یا دست اشرف مخلوقات دوّمی یقین است بدینکه امّت او اشرف
امم است وبغیر از امّت او همه بر باطل و بر ضلالتند وسیّمی جزم است بدینکه
انسان درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات لائقه اینکه بدانها منتقل
کردد بعالمی افضل واعلی واوسع واتم ازین عالم تنگ وتاریک که فی الحقیقة
اسم بیت الاحزان را شایان است

وغفلت نباید ورزید از تأثیرات عظیمهٔ این عقاید ثلثه درهیئت اجتماعیه ومنافع
جلیله آنها در مدنیّت وفوائد کثیره هریکی درانتظامات وروابط امم وثمرات
جمیلهٔ هر واحدی از آنها در بقاء نوع انسانی و زیست افراد آن بایکدیگر بطریق
مسالمت وموادعت ونتایج حسنهٔ هر فردی از آنها در ترقیات ملل در
کمالات عقلیّه ونفسیّه

بجهت آنکه هر اعتقادی را بالبداهه خواص ولوازمیست که مستحیل است انفکاک
آنها ازو ویکی از لوازم اعتقاد انسان براینکه نوع او اشرف مخلوقاتست
اینست که او قهرا استنکاف واستکبار خواهد کرد از خصلتهای بهیمیّه وتنفر
خواهد نمود از صفات حیوانیّه وهیچ ریبی نیست که هر قدر این اعتقاد محکم تر
کردد آن استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت وهر قدر آن استنکاف قوّت
کیرد ترقی آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد وبمقدار ترقی در عالم عقلی صعود
وعروج او است در مدارج مدنیّت تا آنکه یکی از ارباب مدینهٔ فاضله شده زیست
آن با برادران خود که بدین پایه رسیده است بر اساس محبّت وحکمت و

عدالت

عدالت نهاده شود واین غایت مراد حکماست ونهایت سعادت انسانیت
در دنیا پس این اعتقاد بزرگترین رادعیست انسانرا از اینکه زیست کند در جهان
چون خران وحشی وگاوان دشتی وتعیش نماید درین عالم چون بهائم بیابانها
و راضی کردد برنده کانی انعام چهارپایان که قدرت بر دفع مضار و آلام
وانتقام ندارد وطرق حفظ حیات خود را چنانچه باید نداند وهمه عمر را بوحشت
ودهشت وخوف کذراند ومشترک ترین زاجریست افراد انسانیه را از اینکه یکی
دیگری را چون اسود کاسره وذآب ضاریه وکلاب عقوره پاره پاره نماید و
عظیم ترین مانعیست از مشابهت ومماثلت حیوانات در صفات خسیسه
دنیّه ونیکوترین سائقیست بسوی حرکات فکریّه واستعمال قوای عقلیّه
ومؤثرترین سببیست از برای تهذیب نفوس از دنس رذائل غور کن اگر قومی
وقبیله ایرا این کونه اعتقاد نباشد بلکه باضداد آن راجحان عقیده باشد که
انسان مثل سائر حیوانات بلکه پستتر از آنهاست چه قدر دنائت ورذائل از آنها
سر خواهد زد وچه شرارتها از ایشان بظهور خواهد پیوست ونفوس آنها چه قدر پست
ودنی خواهد شد وعقول ایشان را چکونه وقوف حاصل شده از حرکات
فکریّه باز خواهد ماند

ویکی از خواص یقین براینکه امّت او افضل امم است وبغیر آن همه بر باطل اند
اینست که لامحاله صاحب این عقیده در صدد مبارات ومجارات وهمسری
سائر امم خواهد برآمد ودر میدان فضائل با آنها مسابقت خواهد نمود بلکه در جمیع
مزایای انسانیّت چه مزایای عقلیّه بوده باشند وچه مزایای نفسیّه وچه مزایای

[illegible]

در معیشت برتری و فوقیت بر سائر اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز با نحطاط و خست و دنائت و فرومایگی خود و امت خویش راضی نخواهد شد و هیچ شرف و عزت و برومندی و سعادت و رفاهیت را از برای قوم بیگانه نمی‌خواهد دید مگر آنکه اعلی و افضل آنرا بجهت قوم خود خواهد خواست چونکه بسبب این اعتقاد خود را و قوم خویش را احق و الیق و سزاوار تر میداند بجمیع اموریکه در عالم انسانی فضیلت و مزیت و شرف شمرده میشود و اگر از قواسر خارجیه قوم آن را انحطاطی و یکی از مزایا و فضائل انسانیت دست داده باشد هرگز قلب او را راحت و آرام حاصل نمی‌شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید پس این عقیده افضل ترین سبب است از برای تسابق امم در مدنیت و بزرگترین علت بجهت طلب علوم و معارف و صنایع و محکم ترین موجب است از برای سعی امم در استحصال و داعی علو کلمه و بواعث شرف قدر نما اگر ملتی از ملل را این یقین نباشد چه قدر رکود حاصل خواهد شد در حرکت احاد آن بسوی فضائل و چه قدر فتور و همت آنها پدید خواهد گردید و چه اندازه فرومایگی و بیچارگی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل و خواری خواهد ماند خصوصا اگر خود را پستر از سائر ملل بداند چون قوم دهریه و مانک

دویم از مقتضیات جزم

بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات تا آنکه منتقل گردد بعالمی اوسع و اعلی اینست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد بهیچ ضرورت و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در تزیین

و تنویر عقل خود بمعارف حقه و علوم صادقه و حز د خویش را عاطل نخواهد گذاشت و آنچه در او ودیعه گذاشته شده باشد از قوای فعاله و مشاعر عالیه و خواص جلیله همه را با جتهاد تمام از کمون بعالم بروز برآورده و در منصه شهود جلوه خواهد داد و در جمیع ازمنه حیات خود از برای تهذیب نفس خویشتن از صفات رذیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید و علی الدوام اجتهاد خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و سزاوار بدست آورد نه از مسالک دروغگوئی و حیله بازی و خیانت و خدعه کاری و رشوت خواری و تملق کلبی و بدان راهیکه لایق و زیبنده است صرف نماید نه به باطل پس این عقیده بهترین داعی ایست بسوی مدنیت اینکه اساس آن بر معارف حقه و اخلاق مهذبه میباشد و نیکوترین مقتضی ایست از برای قوام هیئت اجتماعیه اینکه عماد آن معرفت هر شخص است حقوق خود را و سلوک او ایست بر صراط مستقیم عدالت و قوی ترین باعث ایست بجهت روابط امم اینکه بناء آنها بر مراعات حدود و معاملات است از روی راستی و صداقت و گزیده ترین سبب ایست از برای مسالمت و موادعت اصناف انسانها بجهت آنکه مسالمت ثمره محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه سجایا و اخلاق پسندیده میباشد و اوست آن یگانه عقیده اینکه انسانها را از جمیع شرور باز میدارد و از وادیهای شقا و بدبختی آنها را نجات داده در مدینه فاضله بر عرش سعادت بنشاند تصور کن اگر امتی را این عقیده نباشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغگوئی و حیله بازی و رشوت خواری در میانه آن امت شیوع خواهد گرفت و چه اندازه

چنانچه فعلا در ایران شایع شده

حرص و آز و غدر و اغتیال و ابطال حقوق و مجادله و مقاتله شهرت خواهد پذیرفت و بچه مقدار تهاون در استحصال معارف دست خواهد داد و اما آن خصائل ثلثه که بسبب دیانات از دیر زمان در امم و شعوب حاصل شده است یکی از آنها خصلت حیا است و آن انفعال نفس است از اتیان عملیکه موجب تقبیح و تشنیع بوده باشد و تأثر اوست از تلبس بحالتیکه در عالم انسانی نقص شمرده شود و باید دانست که تأثیر این خصلت در انتظام هیئت اجتماعیه و کف نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و اعمال قبیحه از صدها قانون و هزارها محتسب و هزارها پولیس بیشتر است زیرا آنکه چون حیا نباشد و نفس در دائره نذالت و سفلگی قدم نهد کدام حد و کدام جزا آن را منع تواند کرد از افعالیکه موجب فساد هیئت اجتماعیه است سوای قتل و این هم نشاید که چون سلن جزاء هر عمل قبیحی قتل قرار داده شود و این صفت ملازم شرف نفس است و انفکاک یکی از دیگری نشاید و شرف نفس مدار انتظام سلسله معاملات و اساس درستی پیمانها و استواری عهود است و مایه اعتبار انسان است در قول و عمل و این شیمه عین شیمه نخوت و غیرت است که بسبب اختلاف حیثیات بدو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات امم و شعوب و قبائل است در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی و ثروت و اگر امتی را غیرت و نخوت نبوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در خست و دنائت و ذل و مسکنت و عبودیت خواهد ماند و این ملکه یعنی ملکه حیا رشته ائتلافات و اجتماعات و معاشرات

انسانیة

انسانیت است چونکه ائتلاف در میان جمعی صورت نه بندد مگر بحفظ حدود و حفظ حدود هرگز حاصل نشود مگر بدین ملکه شریفه و این نتیجه است که انسان را باداب حسنه مزین میسازد و از افعال بشعهٔ حیوانات دور مینماید و بتعدیل و تقویم حرکات و سکنات دعوت میکند و بدو انسان از سایر حیوانات امتیاز یافته پا از دائره بهیمیت بیرون مینهد و این آن یگانه خلق است که حث بر همسری ارباب فضائل میکند و از نقایص منع مینماید و نمیگذارد انسان را که بجهل و نادانی و دنائت و سفلگی راضی شوند و این همان خصلت است که تحقق و پایداری امانت و صداقت بدون او ممکن نشود و این نخستین صفتیست که معلم و مربی و ناصح بدستیاری آن بمکارم اخلاق و فضائل صوریه و معنویه و شرف ظاهری و باطنی دعوت میکند آیا ملاحظه نمی کنی هرگاه استاد خواهد که شاگرد خود را بفضیلتی بخواند او را مخاطب ساخته میگوید شرم و حیا نمی کنی از اینکه قرین تو در فضیلت از تو پیشی گرفته است و اگر این خصلت نمیشد نه توبیخ را اثری بود و نه تشنیع را اثری و نه دعوت را فایدهٔ پس معلوم شد که این نتیجهٔ اصل همه خوبیها و اساس همه فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد فکر کن اگر این صفت در قومی نباشد چه قدر خیانت و دروغگوئی در میان احاد آن فاش خواهد شد و چه اندازه افعال رذیله شنیعه و اعمال بشعهٔ قبیحه جهرا از آنها سر خواهد زد و چه مقدار سفلگی و دنائت و نذالت و شرارت اخلاق ایشان را فرا خواهد گرفت و چه گونه حیوانیت و بهیمیت بر آنها غلبه خواهد کرد و ودیعهٔ امانت است و معلوم است هر شخصی را که بقاء نوع انسانی و زیست آن درین عالم موقوف

بر معاملات و مبادلهٔ اعمال است و روح و جان معاملات و مبادلهٔ اعمال امانت
است و چون امانت در میانه نباشد معاملات از هم گسیخته و رشتهٔ مبادلهٔ اعمال
بریده خواهد گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسان را
درین جهان بقاء و زیست ممکن نباشد و نیز رفاهیت و آسایش امم و شعوب
و انتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوعی از انواع حکومات
چه حکومت جمهوریه بوده باشد و چه حکومت مشروطه و چه حکومت مطلقه و
حکومت بجمیع انواعش متشکل و متحقق نمیگردد و پایدار نمی شود مگر بجماعتی که
بصفت حراس متصف شده حدود و بلاد و منع تعدیات اجانب را نمایند
و در داخل مملکت در قلع و قمع قتالین و فتاکین و قطاع طریق و سراق کوشند
و بگروهی که بشریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دول و امم را
بدانند و بر منصهٔ حکم و قضا از برای فصل دعاوی حقوقیه و جنائیه نشسته
رفع خصومات را نمایند و باشخاصیکه ضرائب و جبایات را بر وفق قانون
حکومت از عموم اهالی جمع نموده در خزانهٔ حکومت که فی الحقیقه خزینهٔ عموم
رعایا است حفظ نمایند و بکسانیکه آن اموال مدخره را بر سبیل اقتصاد در
منافع عمومیهٔ اهالی چون بناء مدارس و مکاتب و انشاء قناطر و طرق و بناء
دار الشفاها صرف کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه حراس بوده باشند
و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و اگر درین جماعتهای
چهارگانه که ارکان اربعهٔ حکومتها میباشند خدمتهای خود را بنوعیکه
فساد بر اساس حکومت راه نیابد موقوف است بر خصلت امانت

واگر

واگر امانت در آنها نباشد راحت و امنیت از جمیع آحاد رعیت منسلب گردیده
حقوقها بالتمام باطل خواهد شد و قتل و نهب فاش خواهد گردید و راههای
تجارت بسته و ابواب های فقر و فاقه بر روی اهالی گشوده و خزانهٔ حکومت
خالی و طرق نجات بر او بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت خائنهٔ
غیر امینه اداره شود یا بالمره مضمحل و یا بدست اجانب اسیر افتاده مرارت عبودیت را
که بدتر است از مرارت اضمحلال و زوال خواهد چشید و همچنین ظاهر است که
سلطه قومی بر سائر اقوام و نفوذ کلمهٔ آن هرگز صورت وقوع نخواهد پذیرفت
مگر آنکه آحاد آن قوم با یکدیگر چنان متحد و ملتئم گردیده باشند که بمنزلهٔ
شخص واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از جملهٔ محالات است
پس هویدا گردید که خصلت امانت قوام بقاء انسان و مقوم اساس حکومت
است و راحت امنیت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمهٔ
امم بغیر او صورت نبندد و روح و جسد عدالت همین سجیه است و پس تصور
نما اگر امتی را این صفت نباشد چه مصائب و بلایا و آفات آحاد آن را
فرا خواهد گرفت و چسان فقر و فاقه و بیچارگی ایشان را احاطه خواهد کرد و
عاقبت چگونه مضمحل و نابود خواهد شد و یکی از اوصاف
صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسانیه بسیار و
ضروریات معیشت آن بیشمار است و اشیائیکه بدانها رفع حاجتهای
خود را مینماید چیزهائیکه بواسطهٔ آنها ضروریات خویش را دفع میسازد
هر یکی در جهتی در زیر پردهٔ خفا خزیده و هر واحدی در ناحیه فی در پس حجاب

مستوری از انظار گزیده و پا بدامن بی نام و نشانی کشیده است و همچنین مخفی
نباشد که هزارها مصائب و هزارها بلایا و هزارها رزایا و هزارها آفات در
هر زاویه ئی از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جانکاه بقصد هلاک انسان
در کمان آماده و حرکات زمانه نهاده است و انسان را باعانت این حواس
خمسهٔ ضعیفهٔ خود هرگز میسر نشود که بر جمیع موارد منافع مطلع گشته دفع ضررات
خویش را نماید و یا آنکه بر کمینگاههای بلایا آگاهی یافته در صیانت وجود
خویشتن کوشد لهذا هر انسانی از برای جلب منافع رفع مضار محتاج است
باستعانت از مشاعر سائر مشارکین در نوع و طلب هدایت نمودن از آنها
تا آنکه بسبب راه بری و دلالت ایشان بقدر امکان از بعضی از گزندها رسته
مقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آرد و این استعانت هرگز مفید
نخواهد افتاد مگر از دارای صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب را
بعید و بعید را قریب نموده نافع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع
جلوه خواهد داد پس صفت صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیت
و حبل متین هیئت اجتماعیه شده است و هیچ اجتماعی بدون او صورت
نه بندد و چه اجتماع منزلی بوده باشد و چه اجتماع مدنی خوض کن اگر گروهی را صداقت
نباشد چه قدر شقاوة و بدبختی ایشانرا دست خواهد داد و چه گونه سلسلهٔ انتظام آنها گسیخته
خواهد شد و چه سان بپریشانی مبتلی خواهند گردید

و این منکران الوهیت یعنی پیغمبرها در هر زمان که پیدا شدند و در هر امتی که ظهور
نمودند مقصود اصلی و مرام حقیقی ایشان این بود که بواسطهٔ مبادی فاسده و حصول

باطلهٔ خود آن قصر مسدس الشکل سعادت انسانیه را که عبارت از آن
عقائد ثلثهٔ شریفه و آن خصائل جلیلهٔ ستهٔ کانه بوده باشد از بیخ بر اندازند و
درهای شقاوت و بدبختی را بروی این بیچاره انسان بگشایند و از عرش عزت
اش فرود آورده بر خاک مذلت و خسّت و حیوانیت اش بنشانند زیرا آنکه
بناء تعلیمات خود را اولا برین نهادند که جمیع ادیان باطل و از جملهٔ واهیات
و جعلیات انسانهاست پس نشاید ملتی را که بواسطهٔ دین و کیش از برای
خویش شرافت و حقیقتی بر سائر ملل اثبات کند پس ازین تعلیم فاسد که موجب
فتور همم و سبب بطوء در حرکات انسان است بسوی معالی چنانچه پیش گذارش
یافت گفتند که انسان چون دیگر حیوانات است و او را مزیتی بر بهائم
نیست بلکه خلقةً و فطرةً از غالب آنها خسیس تر و پست تر میباشد و بدین
قول درهای حیوانیت را بروی انسان ها گشودند و ارتکاب افعال قبیحه
و اعمال شنیعه را بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب . درندگی و افترا برابر
داشتند و سپس این بیان کردند که بغیر ازین حیات زندگانی دیگری نیست
و انسان چون نباتیست که در ربیع بروید و در تابستان خشک شده بخاک
عود کند و سعید آن شخص است که درین دار دنیا ملاذ و مشتهیات بهیمه
اورا دست یاب گردد و بسبب این رای باطل بازار غدر و خیانت و تزویر
و اختلاس را رواج دادند و انسانها را بر رذائل و خبائث دعوت نمودند و عقلها
از سیر بسوی کمالات و کشف حقائق باز داشتند و چون این طاغوتها و وباهای
عالم انسانی یعنی پیغمبرها دیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس ارباب حیا

موثر نخواهد افتاد و هرگز خداوندان شرم پا در دایرهٔ حیوانیت نخواهند
گذاشت و باباحت و اشتراک در ماکل و منکح راضی نخواهند شد از این جهت
در ازاله حیا کوشیدن گرفتند و گفتند که صفت حیا از ضعف و نقص نفس است
و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را شرم و حیا از هیچگونه عملی حاصل
نخواهد شد پس اول واجب بر انسان آنست که در ازاله این صفت بکوشد
تا آنکه بکمال نفسی فائز گردد و بدین دسیسه عقبات و موانع طریق حیوانیت را
برداشتند و سلوک سبیل بهیمیت را که عبارت از اشتراک و اباحت بوده
باشد بر نفوس آسان کردند پوشیده نماند که موجب امانت و صداقت حقیقةً
دو امر است یکی اعتقاد بروز بازپسین و دیگری ملکهٔ حیا و ظاهر گردید که از جمله
ارکان تعلیمات این گروه یکی همانا رفع آن اعتقاد و ازاله آن ملکه است پس
تاثیر تعلیمات ایشان در اشاعهٔ خیانت و کذب بیشتر است از تاثیر قول کسیکه
بنفس خیانت و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون موجب امانت و صداقت
یعنی آن اعتقاد شریف و آن صفت جلیله در نفس بوده باشد هر وقت نوعی
مقاومت با قول داعی بخیانت و کذب خواهد کرد و اگرچه مقاومت با ضعف
باشد و از این جهت در تاثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب
آن عقیده و دارای آن صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهد نمود بخلاف
آنکه اصل موجب از لوح نفس سترده گردد چونکه در این هنگام هیچ باعث و داعی
از برای اجتناب باقی نخواهد ماند علاوه برین چون این گروه بنای مذهب خود را بر اباحت
و اشتراک گذاشته اند و جمیع مشتهیات را حق مشاع پنداشته اند و اختصاص و امتیاز را

اغتصاب

اغتصاب انگاشته اند چنانچه ذکر خواهد شد دیگر محلی و جائی از برای خیانت
باقی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای استحصال حق مشاع خود حیله ئی را
اختیار کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر دروغی را وسیله سازد کذب
قبیح شمرده نمی شود پس معلوم شد که تعلیمات این گروه موجب همه خیانتها
و دروغهاست و سبب همه شرور و رذائل و دنایا و خبائث است و لامحاله
اگر اینگونه امور در امتی فاش گردد مضمحل و نابود خواهد گردید و از آنچه گفتیم
بخوبی ظاهر شد که این طایفه چگونه سبب هلاک و دمار امم و قبائل و شعوب
میگردیدند و الآن میخواهم بگویم که این گروه بزرگترین دشمنان انسان بوده
و هستند و بزعم اصلاحیکه در مخیلهٔ پر مالیخولیای ایشان مرتسم شده است میخواستند
و اکنون هم برآنند که آتش فسادی را برافروخته خانمان این نوع بیچاره را سوخته
اسم او را از لوح وجود براندازند چونکه بر کسی هویداست که بقاء افراد انسان
درین جهان از روی ضرورت موقوف است بر صنایع و حرف چندانکه در شرف
و خست و سهولت و دشواری متفاوت میباشد و غایت بغیه و نهایت مقصود — یعنی مطلوب ۱۲
این جماعت این است که همهٔ انسانها در جمیع مشتهیات و ملاذ مشترک شده
اختصاص و امتیاز از میانه برداشته شود و هیچکس را افزونی و برتری در هیچ
چیز بر دیگری نباشد و همگی در نهایت تساوی با هم بسر برند و چون چنین شود
البته هر شخصی از ارتکاب اعمال شاقه خسیسه سر باز زده امر معیشت مختل
و دولاب معاملات و مبادله او را اعمال از حرکت باز خواهد ایستاد و عاقبت
الامر این نوع ضعیف روی بوادی هلاکت آورده و کلیةً زائل خواهد شد بلی نتیجه

مسلک بلشویک و فلان از روسیه طلوع کرده نزدیک است عالم گیر شده و حالا اکثر ممالک بعد از سلب استقلال در عداد دول رسمیه شمرده شده و خواهد شد ۱۲

اصلاح ارباب مالیخولیا بیش ازین نخواهد بود و اگر فرض محال کنیم که تعیش انسان
بدین طریقهٔ شنیعه ممکن باشد باید دانست که بلاشک جمیع محاسن و زینتها و
تجملات او بر باد فنا رفته همه کمالات ظاهریه و باطنیه و ترقیات صوریه و معنویه
و علوم و معارف و صنایعش نیست و نابود خواهد گردید و کرسی مجد و شرفش
سرنگون گشته در بادیهٔ وحشیت چون سائر حیوانات با هزار آلام و اسقام
در غایت خوف و بیم بسر خواهد برد بجهت آنکه علت حقیقیهٔ همه مزایای انسان
حب اختصاص و امتیاز است و چون اختصاص و امتیاز برداشته
شود نفسها از حرکت بسوی معالی باز ایستاده و عقلها در اکتناه حقایق اشیاء
و استکشاف دقائق امور تهاون ورزیده انسانها چون بهائم وحشی درین
جهان زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد ولکن هیهات هیهات

معلوم باد که بیچاره‌ها طرق
چندی را از برای نشر تعلیمات مفسدانهٔ خویشتن اختیار کردند چنانچه در وقت
امنیت و بیخوفی همه مبادی و مقاصد خود را بغایت تصریح و نهایت بیان
بعالم آشکار نمودند و در زمان بیم و خوف تدریجرا واجب شمرده طریق
اشاره و کنایه و رمز را قدم تدلیس پیمودند

و گاهی بیکباره در هدم ارکان ستهٔ آن قصر نیک بختی انسان کوشیدند
یعنی شش خصلت مذکوره
و هنگامی بر حسب مقتضای حال بعضی از آن ارکان را محط نظر تعلیمات
باطله قرار داده در ویرانی آن جدی بلیغ خود را بکار بردند و وقتی بموجب ضرورت
نفی ملزومات و لوازمیکه نفی آنها مستلزم نفی آن ارکان میشود پرداختند

ورزمانی

و زمانی بانکار صانع و ابطال اعتقاد ثواب و عقاب اکتفا کردند چون دانستند
که زوال این دو اعتقاد لامحاله منتج جمیع مقاصد مضرهٔ ایشان خواهد گردید و
زمانی از ذکر مبادی دم در کشیده و بتزویق و تزیین و تحسین اصل مقصد که
یعنی زمانی
اباحت و اشتراک همه در همه باشد اشتغال ورزیدند و گاه گاهی هم بجهت
دفع معارضین اصول فاسدهٔ خود را اغتیال پیش گرفته خون هزارها بیگناهان را
بدسیسه‌ها و حیله‌ها ریختند

و بالجمله چون تعلیمات ایشان در امتی از امم ظاهر میشد جماعتی از ارباب
نفوس شریره را که غایت مقصودشان استحصال شهوات بهیمیه بود چه از راه
حق و چه از راه باطل آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظهٔ نتایج و عواقب
بدان آراء فاسده خورسند و دلشاد گردیده در ترویج و اشاعهٔ آنها کوششها
می‌نمودند و جماعتی دیگر اگرچه بدان اقوال منکر دیده و اعتقاد نمیکردند
مع ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون نمانده در ارکان عقائد
نافعه و اساس صفات مفیدهٔ آنها هم خلل و فساد و تباهی راه مییافت
بجهة آنکه غالب مردم در عقاید و اخلاق خویشتن رهین تقلید و عادت میباشند
و از برای تزعزع ارکان تقلید و عادت ادنی شبهه و اقل تشکیکی کافیست لهذا
فساد اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و غدر و حیله بازی و خیانت
در آنها شایع میگردید و پردهٔ حیا برداشته شده افعال ناشایسته بمقام انسانی
جهراً از ایشان بظهور میپیوست و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یکی را
چنان گمان میشد که بغیر ازین حیات حیات دیگری نیست صرف اگیست برا

بتدلیق نمیرود
از احق و محبت
که تزریق باشد بغیر نصیحة
نصیحت مشفقانه ما [illegible]
ملتمنوس مردم جار داد ای [illegible]
انگلیسون ۹۲/۱/۱۲

غلبه میکردند وصف اگیتیتی عبارتست از محبت ذات بدرجه ئیکه اگر منفعت
جزئیه صاحب آن صفت موجب ضرر کل عالم گردد دست از آن منفعت ندارد
بضرر همه جهانیان رضا در دهد و این صفت موجب آن میشد که هر واحدی
منفعت شخصیه خود را بر منافع عامه تقدیم نموده است و قوم خویش را با جنس
اتمام بفروشد بلکه رفته رفته بجهت این حیات دنیه جبانت و خوف بر و مستولی
گشته از برای حفاظ زنده گی خویش بنذالت و سفله گی و عبودیت و خواری
راضی و خورسند شود

و در وقتیکه احوال احاد امت بدین پایه میرسد رشته اختتام و ائتلاف
گسیخته و وحدت جنسیت منعدم گشته و قوه حافظه و علت مبقیه زائل گردیده
عرش مجد و عز و شرف آن سرنگون میگشت

این است تفصیل آن امیکه بعد از عزت و شرف بواسطه تعلیمات نیچریها یعنی
مادیین بذل و مسکنت مبتلا شدند

و این است شرح طرق تعلیمات مادیین یعنی نیچریها

گرک یعنی یونانیها قومی بودند قلیل العدد و بواسطه آن عقاید جلیله ثلثه خصوصا
اعتقاد بدینکه قوم ایشان اشرف از جمیع امم عالمست و بجهت آن صفات
شریفه سه گانه و بر صفت عار و ننگ ئیکه عین حیا و یا آنکه اول نتیجه
اوست بعد از رواج بازار علوم و معارف سالهای دراز در مقابل سلطنت
فارسیه ایکه از نواحی کاشغر تا ضواحی استانبول ممتد بود ایستاده گی کردند و از خوف
ذل بندگی که شرف را نشاید و خداوند عار و ننگ از آن ابا نماید پای مردانه

نواحی بارزه

اقناع

گی

گی فشردند تا آنکه آخر الامر آن سلطنت عظیمه فارسیه را زیر و زبر کرده دست
تطاول بهندوستان دراز نمودند و صفت امانت در آنها بدرجه ئی رسیده
بود که مرگ را بر خیانت ترجیح میدادند چنانچه تموستوکلیس در وقتیکه از
کرکسس اولا امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه فتح یونان گردد زهر خورده
خود را کشت و راضی نشد که بامت و قوم خود خیانت نماید با وجود اینکه یونانیان
او را بعد از خدمت نمایان و غلبه بفارس نفی کرده بودند و او ناچار شده بدیشان پناه
برده بود بتاریخ یونان رجوع شود

و چون اپیکور ابیقور ماتورلیسم و اپیکوریینها یعنی ابیقوریها در یونان باسم
حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از انکار الوهیت که اصل همه فسادها و مایه همه
شرور و خرابیها است چنانچه فیما بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان بسبب
خودپسندی و عجب و غرور چنین گمان میکند که عالم بتمامه از برای وجود ناقص
او خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت غائیه جمیع مکونات است
بواسطه حرص و طمع و خویشتن خواهی بلکه بجهت جنونیکه بر و مستولی شده است چنین
اندیشه مینماید که او را جهانیست نورانی و عالمی است جاودانی که پس از رحلت
از دار دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده بی شائبه عیب و نقص بکمال سعادت
فائز خواهد گردید لهذا خود را بر خلاف نیچر یعنی طبیعت بقیود و سلاسل بسیاری
مقید ساخته و بمشاق و کلفتهای بیشماری مکلف نموده در پای لذائذ
طبیعیه و حظوظ فطریه راه روی خویشتن بسته است و حال آنکه او را در هیچ
چیز بر هیچ حیوانی فضیلت و مزیتی نیست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همه

حیوانات ناقص و پست تر است و آن صنایعیکه او را دست یاب شده بدانها
فخر مینماید همه بنهج تقلید از سایر حیوانات گرفته شده است چنانچه نسج از
عنکبوت و بناء عمارت از نحل و انشاء قصور و صوامع از نملهٔ بیضاء و ادّخار
مأونه از مورچه و موسیقی از بلبل و هکذا پس باید این انسان مغرور بداند که حیات
او چون حیات نباتات است و بغیر از این جهان او را جهان دیگری نیست
و جز این زندگانی دیگری باشد پس بعبث خود را در مشاقّ و اتعاب نیندازد
و بار گران تکالیف را بیهوده بر دوش خویش ننهد و خلاف ناتور خود را از
اصناف لذائذ و انواع حظوظ محروم نسازد بلکه بهر نوع که او را ممکن شود
و بهر طور که میسّر گردد نصیب خویش را از ملاذّ این جهان بردارد و بافسانهای
حلال و حرام و لایق و سزاوار و نالایق و غیر سزاوار و سائر امور جعلیه
که مردم خود را بدانها مقیّد ساخته اند گوش ندهد و دل نه بندد و چون
دیدند که تعلیمات ایشان با تمکّن صفت حیا در نفوس بی فایده خواهد افتاد
در ازالهٔ آن خصلت جلیله آغاز کرده گفتند که حیا و شرم از ضعف نفس است
و هر انسانرا لازمست که در ازالهٔ آن سعی نماید و قید عادات را بشکند تا آنکه
قادر گردد بر ارتکاب جمیع افعالیکه مردم آنها را قبیح می شمارند و نفس او
از ارتکاب و ساختن آن اعمال متأثّر و منفعل نشود و عاقبت الامر این
ابیقوریها پردهٔ شرم را دریده و آب روی انسانی را برده هر جا که مائده ای
میدیدند خواه و ناخواه خود را بدو میرسانیدند حتی در بسیاری از اوقات
اصحاب موائد این حکمای نو برآمده را سگ خطاب کرده باشنجا نهاده

میراندند

میراندند مع ذلک این سگهای انسان صورت مرتدع نمی شدند والمآل مشاع بین الکل نداکرده از هر طرف حمله مینمودند — از ردع آب بمعنی زجر ۱۲

و این یکی از آن اسباب است که اینها
مشهور شدند بکلبیّین و تعلیمات فاسدهٔ این بحر بهای
یونان یعنی کلبیّین چون بمرور زمان در نفوس و عقول یو
نانیها تأثیر کرد خیره روی بلا دریت آورد و بازار علم و
حکمت کاسد شد و اخلاقها فاسد گردید و شرف نفس آن
قوم بنذالت و لؤم و امانت ایشان بخیانت و حیا و ننگ
آنها بوقاحت و سفلگی و شجاعت آنها بجبانت و محبت
جنس و وطن آنها به محبّت شخصیّه مبدل
شد

و بالجمله جمیع ارکان ستوده قصر سعادت آنها و همه اساسهای
انسانیّت ایشان منهدم گردید و لهذا سلطنت و عزت
ایشان بر باد رفته بدست روما یعنی جنس لاتین اسیر افتادند

و سالهای دراز از شآمت آن
تعلیمات فاسده در قید عبودیت بسر بردند و بعد از آنکه

در یک جزء از زمان در این عالم حاکم بلا معارض شمرده می شدند

فارس قومی بودند
که در آن اصول ستهٔ سعادت بدرجهٔ اعلی رسیده بودند و
خویشتن را چنان شریف میدانستند که گمان میکردند ارباب
سعادت از امم اجنبیهٔ آن امت است که در حمایت آنها بوده یا
بقرب جوار ممالک ایشان شرف یابی حاصل کرده باشد

و امانت و صداقت اول
تعلیمات دینیهٔ آن قوم بود حتی اگر محتاج می شدند اقدام
بوام نمیکردند از خوف آنکه مبادا ناچار شده دروغی از آنها
سر زند
و بسبب این عقاید و خصائل عز
و رفعت و بسطت ملک آنها بپایه ئی ارتقا کرده بود که بیان آن را
شهنامه ئی باید فرنسیس لنرمان مورخ میگوید پادشاهی
فارس در زمان دارای اکبر عبارت از بیست و یک والی
نشین بود و یکی از آن والی نشین ها مصر و سواحل بحر قلزم و بلوچستان
و سند بود
و اگر زمانی در سلطنت آنها فتوری بهم میرسید از تأثیرات
آن

محمد حسین لفظ وام بمعنی قرض باشد واصطلاحاً ... که دام و مکر باشد

آن اصول صحیحه در اندک زمانی او را تدارک نموده باز بحالت اولی و سلطنت
عظمای خود رجوع میکردند تا آنکه در زمان قباد مزدک نیچری
یعنی طبیعی بلباس رافع جور و
دافع ظلم ظهور کرده
و بیک تعلیم خود جمیع آن اساسهای نیک بختی قوم فارس را
کنده بباد فنا داد زیرا آنکه گفت آن قوانین و حدود و آدابیکه
انسانها وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی
بر باطل است
و شریعت مقدسه نیچر یعنی طبیعت تا اکنون منسوخ نشده در حیوانات
و بهائم مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش به
پایه نیچر میرسد و نیچر همه مأکولات و مشروبات و منکوحات را در میانه
جمیع آکلین و شاربین و ناکحین حق مشاع قرار داده است پس چرا
باید انسان بجهت جعلیات وهمیه ایکه آنها را قوانین و آداب می
نامند از مادر و دختر و خواهر خود محروم مانده و دیگران از آنها
تمتع بگیرند
و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاعه را در تحت تصرف آورده دعوی
ملکیت نماید و با آنکه زنی را بحبالهٔ نکاح در آورده سائرین را از آن منع
کند و چه حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاعه را اصحاب
حقوق میشمارد و آن بیچاره را که بحیله ئی تمتع از حق خود بگیرد غاصب

وخائن میداند ولهذا بر هرکس واجب است که غل ظالمانه قوانین و
آداب وشرایع عقل ناقص انسانی را از گردن برآورده بمقتضای تعلیمات
مقدسه بخبر حقوق خودرا از اموال و زنان بهر نوع که بتوانند
استحصال نماید و غاصبین را جبراً و قسراً از فعل ناشایسته غصب
وجور باز دارد و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت
حیا از میانه برخواست و غدر و خیانت فاش گردید و رذالت و سفاهه
کی شیوع گرفت و صفات بهیمیه غلبه نمود و طبایع آنها بالکلیه
فاسد شد

و انوشیروان اگرچه مزدک و بعضی از پیروان
آنرا کشت ولکن قادر بر قلع و قمع این تعلیمات فاسده نگردید
و بدین جهت این قوم نتوانستند که یک حمله عرب را تحمل نمایند و
حال آنکه قرین و همسر آنها که عبارت از روم بوده باشد قرون متعدده
با عربها در مجادله و محاربه بودند

مسلمانان امتی بودند که بواسطه دیانت الهیه
حقه و بسبب شریعت سماویه صدقه خود آنقدر عقاید جلیله و خصائل
جمیله احاد آن امت را حاصل شده بود و آنقدر اساس آن ارکان
سته در آنها استوار گردیده بود که در یک قرن یعنی صد سال از
نتایج آن عقاید و سجایا از جبال آلپ تا سور چین در تحت تصرف
در آوردند و دماغ اکاسره و قیاصره را بخاک مذلت مالیدند

باآنکه شرذمه قلیله ئی بیش نبودند و اخلاق فاضله آنها بدرجه ئی
رسیده بود که بمقتضای آن اخلاق در اندک زمانی قریب صد
ملیون غیر مسلمین را بکیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آنها را
مخیر کرده بودند در میانه جزیه رهیده و اسلام

و همین گونه غلبه و غزا این
امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم بیخبرها یعنی طبیعیین باسم
باطنیه و صاحب السر در مصر آشکارا شدند و زبانه های خود را در
جمیع اطراف و اکناف مسلمانان خصوصاً در ایران منتشر کردند

و چون این بیخبرها اصحاب
باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم جمیع
مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم
وسعه فضل و نهایت تیقظ در حراست این دین متین و صیانت
عقاید و اخلاق مسلمین میکوشند لهذا از برای نشر آراء فاسده خود
طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را برین
قرار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقاید خود و
پس از تثبیت شک در قلوب عهد و پیمان از ایشان بگیرند و پس عهد
و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود
برسانند

و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام باردیاء

دین اسلام بنهج تدلیس رفتار نماید و واجب است او را که قادر بر
تأسیس مطالب خود بوده باشد و چون کسی را بدام مرشد کل می
انداختند اول چیزیکه او را تعلیم میکرد این بود که اعمال ظاهریه از برای
آن اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق عبارت از مرشد و راه
بر کامل است و چون تو بحق رسیدی اکنون ترا باید که خود را ازین
اعمال ظاهریه بدینسته خلع
نمائی

و بعد از زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات
و قیودات از برای ناقصین است که بمنزله بیمارانند و چون تو کامل
گشتی لازمست که همه این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده
قدم در دائره واسعهٔ اباحت نهی چه حلال و چه حرام و چه امانت و چه خیانت
و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه رذائل و پس از تثبت اباحت
در نفوس تابعین خود بجهت انکار الوهیت و اثبات مذهب نیچری و
دسیسه دیگر بکار برده میگفت اگر خدا موجود باشد بموجودات شبیه
خواهد شد و اگر معدوم باشد مماثل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است
از هرگونه شبیهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم یعنی باسم اقرار
کن و هستی را انکار نما

و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در
فساد اخلاق مسلمانان میکوشیدند تا آنکه علمای دین و سائر روسای

مسلمین برین امر مطلع شده در صدد معارضه برآمدند و چون آنها کثرت
معارضین را دیدند از برای نشر آراء باطله خود خون هزارها علماء و
صلحاء و امراء امت محمدیه را اغتیالاً
بریختند

تاریخ حسن صباح و اسمعیلیان ۲۲

و بعضی از آنها آن عقاید فاسده مضره را فرصت یافته بر روی
منبر الموت جهاراً بعالم ظاهر ساخته گفت که در وقت قیام قیامت
هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نمی باشد و قیامت عبارت
است از قیام قائم حق و منم قائم حق پس ازین هر که هرچه خواهد بکند
که تکلیف برخواسته شده است یعنی درهای انسانیت بسته شده
ابواب حیوانیت باز گردید

و بالجمله این سحرها اهل باطن و خداوندان تأویل یعنی ناقورشیها
قرون سابقه مسلمانان بحلیه کمال خلق را بالجمیع نقائص و رذائل ایکه
برانداز نده امم و ملل است دعوت نمودند و بدسیسه تنزیه جعلی خویش
اعتقاد الوهیت را که اساس همه سعادات انسانهاست در این
دار دنیا از الواح عقول سترده و بمرور زمان اخلاق امت محمدیه را
شرقاً و غرباً فاسد کردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیده
آن امت شریفه تزعزع انداختند تا آنکه شجاعت و بسالت آنها
بخوف و جبانت و امانت و صداقت آنها بخیانت و دروغگوئی
و محبت اسلام آنها به محبت شخصیه بهیمیه مبدل گردیده

و از آن بود که جماعتی از صعالیک فرنگ در قرن خامس باراضی
شامیه هجوم کرده صدها شهرها و قریه‌ها را خراب نمودند و خون
هزارها را رایگان ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان از
دفع آن صعالیک عاجز ماندند و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق
و تباهی عقاید قوم فرنگ را در ممالک خود از دست مسلمانان راحت و آرام
نبود

و همچنین گروهی از اوباش تاتار و ترک و
مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای محمّدیان را ویران ساخته
خون میلیونها را بر خاک ریختند و مسلمانان را این قدر قوه
نشد که این بلیه را از خود دور سازند با وجود اینکه در اول اسلام با قلت
عدد تا سور چین جولانگاه اسبان مسلمانها بود و آن همه ذل و
حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مگر از خیانت
و دروغگوئی و جبانت و گرانجانی و ضعف و سستی ایکه آثار
آن تعلیمات فاسده بود

و چون اداب و اخلاق دیانت محمّدیه از غالب نفوس مسلمانان
بالمره زائل نشده بود لهذا بهزار کوشش بعد از سالهای دراز
اراضی شامیه را از دست فرنگ و چنگیزیان را بشرف اسلام مشرف
کردند و لکن نتوانستند که آن ضعف را بالکلیه زائل سازند و
آن سلطه و قوت خود را دوباره اعاده نمایند زیرا آنکه آن سلطه

نتیجه

نتیجه آن عقاید حقه و آن خصال پسندیده بود و بعد از تطرق فساد
اعاده آنها متعسر گردید

و از این است که ارباب تاریخ ابتداء انحطاط سلطه مسلمانان را از محاربه
صلیب میگیرند و چنان لائق بود که آغاز ضعف مسلمانان و
تفرق کلمه آنها را از نشر و شیوع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند

مخفی نماند بابیهائیکه درین
زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را
بناحق ریختند کوچک ابدالهای همان بیخبرهای الموت
و چیله‌های یعنی کچکول بردارهای همان طبیعیین گردکوه میباشند
و تعلیمات آنها نمونه همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد
که فی ما بعد چه تاثیرهای دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد

امت فرانساویه

آن یگانه امتی بود که بواسطه آن اساسهای ششگانه سعادت
در قطعه یوروپ بعد از رومانیین رفع علم و دانش و کاردانی نموده
موجب تمدن همه امم فرنگ گردید و بسبب آن اصول جلیله در غالب
اوقات در جمیع بلاد مغربیه صاحب کلمه نافذه شد تا آنکه در قرن
هیجدهم از میلاد مسیح ولتیر و روسو باسم رافع الخرافات
و منور العقول ظهور کردند و این دو شخص قبر اپیکور ابیقوره
کلبی را نبش کرده عظام بالیه ناتورلیسم را احیا نمودند و تکالیف را

برانداختند وتخم اباحت واشتراک را کاشتند وآداب ورسوم را
خرافات انگاشتند وادیان را اختراعات انسان ناقص العقل
پنداشتند و هر دو جهت انکار الوهیت وتشنیع انبیاء پرداختند حتی
ولتیر چندین کتاب در تخطئه وسخریه وتشنیع وذم انبیاء تصنیف
کرده واین اقوال باطله در نفوس فرنسا وبها تاثیر کرده بیکبارگی دیانت
عیسویه را ترک نمودند

ودرهای شریعت مقدسه نیچریه یعنی اباحت را بروی خود گشودند
حتی در روزی از روزها دختری را آورده در محراب کنیسه ئی گذارده
زعیم آن قوم ندا درداد که ایها الناس پس ازین از رعد وبرق مترسید
وچنین گمان مکنید که اینها از طرف آلهٔ سماء برای تهدید شما ظاهر شده
است بلکه بدانید که همه اینها آثار طبیعت است یعنی ناتور وغیر از ناتور
موثر دیگری در عالم وجود نیست پس دیگر پرستش اوهام را منمائید واز ربه
گمان خدائی برای خود اختراع مکنید واگر خواهش آن دارید که چیزی را
عبادت وپرستش نمائید اینک مد موازل در
در محراب چون دمیه ایستاده است

وتعلیمات فاسده نیچریه این دو شخص اولاً موجب ثورت
مشهوره فرانساویه گردید وثانیاً سبب آن شد که فساد اخلاق
وتفرق کلمه واختلاف مشارب حاد آن امت را فرا گرفت تا اینکه
رفته رفته هر طایفه ئی از اصحاب آراء مختلفه ومشاورت متباینه

دمیه پیکری
بلوری رامیگویند
که از عاج
میسازند

بخو

بخود مشغول گردیده باستحصال مقاصد وملاذ خویشتن کوشیدن
گرفت واز منافع عامه اعراض کرد واز آن سبب نفوذ خارجیه ایشان
چه در غرب بوده باشد وچه در شرق رو به نقصان آورده

ناپلیون اول اگر چه
دوباره دیانت مسیحیه را اعاده نمود ولکن اثر آن تعلیمات از نفوس
تفرقت واختلاف مشارب زائل نگردید وعاقبت الامر بدان منجر شد
که از دست جرمنی شکست خورده زیانهائیکه بسالهای دراز جبران آن
نتوان کرد بدانها رسید بلکه آن تعلیمات مضره باعث آن شد
که طایفه سوسیالیست یعنی اجتماعیین در آنجا یافت شد
وضرر وخسارت این گروه بر فرنسا کمتر از ضرر وخسارت جرمنی
نبود

بتاریخ حرب فرنسا رجوع شود

واگر ارباب آن عقاید حسنه وسجایای پسندیده تدارک این
امر را نمیکردند این قوم برای اجرای مقاصد باطله خود فرنسا را زیر ورو
کرده با خاک برابر میساختند

وپوشیده نماناد که امت عثمانیه بسبب ظهور این عقیده فاسده
نیچریان در بعضی از امراء وعظماء آن بدین حالت محزنه افتاد حتی
آن امراهای عسکری که در این محاربه اخیره خیانت کرده باعث
خرابی وتباهی گردیدند همان ها بودند که بطریق نیچری قدم

کتابخانه آستان قدس

می زنند و خود را اصحاب افکار جدیده می شمرند یعنی بسبب تعلیم نیچری چنان گمان میکنند که انسان چون سائر حیوانات است و این اخلاق و سجایائیکه از برای خود فضیلت میدانند همه خلاف ناتور و از فضول عقل است و باید هر شخص آنقدر که بتواند و بهر راهی که ممکن شود او را لذات و شهوات حیوانیه را از برای خود استحصال کند و بخرافات قیودات بواهیات جعلیات افسانهای بی عقل خویشتن را از لذائذ محروم نسازد و چون انسان فانی می شود چه شرف چه حیا و امانت و صداقت کدام است و لهذا با مراتب جلیله سلطنت کی را قبول کرده بعثمیت رسیده ئی خانه شرف چندین ساله عثمانیان را برباد دادند

سوسیالیست و کومونیست و نهلیست

یعنی اجتماعیین و اشتراکیین و عدمیین هر سه طایفه رهسپر این طریقه میباشند و خود را باسم محب الفقراء والضعفاء والمساکین ظاهر ساخته اند و هر یک از این طوائف ثلثه اگرچه صورۀ مطلب خود را بنوعی تقریر میکنند ولکن غایت و نهایت مقصود آنها این است که جمیع امتیازات انسانیه را برداشته چون مزدک همه را در همه شریک سازند

و بجهت اجراء این مقصد فاسد چه بسیار خون ریزیها کردند و چه فسادها و فتنه ها برپا نمودند و چه قدر عمارات و قراء را آتش زدند

والیشان

وایشان میگویند که جمیع مشتهیات و ملاذیکه در روی این کره زمین است همه آنها از فیوضات ناتور یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی را اختصاصی بوده باشد بیکی از آن ملاذ بدون مشارکین او در انسانیت بلکه باید جمیع ملاذ و مشتهیات را حق مشاع بوده باشد در میانه همگی افراد انسانها

و میگویند بزرگترین سد و محکمترین مانع از برای نشر شریعت مقدسه نیچریه یعنی اباحت و اشتراک دیانتها و سلطنتها میباشد پس لازمست که اینها را از اساس براندازند و پادشاهان و رؤساء ادیان را نیست و نابود ساخت و اگر شخصی خود را بلذتی مخصوص ساخته و خویشتن را بنعمتی و یا مرتبتی ممتاز گرداند و مخالفت شریعت مقدسه ناتور یعنی طبیعت نماید او را باید بقتل رسانید تا آنکه دیگران از حکم آن شریعت مقدسه سر نپیچند و گردن کشی نکنند

و این گروه سه گانه از برای نشر افکار مفسدانه خود هیچ وسیله و حیله ئی نیافتند مگر آنکه انشاء مدارس نموده و یا آنکه در مکاتب و مدارس سائرین مدرس شده اندک اندک افکار خود را در اذهان صافیه بچها جای دهند و ازین جهت بعضی بانشاء مدارس پرداخت و بعضی دیگر متفرق گردیده هریکی در مدرسه از مدارس بلاد فرنگ معلم گردیده در اذاعه و اشاعه خیالات باطله خویشتن کوشیدن گرفت و بدین وسیله احزاب

بلغ

آنها بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک یوروپ منتشر گردیدند
خصوصاً در مملکت روسیه و بلا شبهه اگر این طوائف ثلثه
قوت بگیرند موجب انقراض و اضمحلال نوع انسانی خواهند شد
چنانچه وجه آن پیش گذشت اعاذنا الله من شرور اقوالهم
و افعالهم مؤسس شد آن پسین پیمبر و گزیده وخشور
ناتور
که اولاً در ممالک انگلیز بود و پس از آن
باراضی امریکا هجرت گزین شد بالهام طبیعت یعنی نیچر چنان
مصلحت دید که این نعمت عظمای اباحت و اشتراک را فقط
با آنها عطا کند زیرا که به نیچر ایمان دارند لهذا دو کمپانی تشکیل نمود
یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات و گفت هر یک از مؤمنین
مطلق التصرف است در هر یک از مؤمنات و از آنست که اگر از یکی
مؤمنات سؤال شود تو زن کیستی جواب میگوید زن کمپانی
و همچنین اگر از یکی از اولاد آن زنها پرسیده شود که تو بچه کیستی
پاسخ خواهد داد بچه جمعیت
و تا هنوز لهیب شر و فساد آنها از چاه ویل کمپانی سر بر نزده
و خداوند تعالی میداند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته خان و
مان انسانها را سوخته و ویران خواهد ساخت
و اما آن منکران الوهیت یعنی نیچریها که بلباس تلبیس مهذب

گر

و دوست دار امت و خیرخواه قوم برآمده اند و خود را
شریک دزد و رفیق قافله ساخته اند و در نزد اغنیا و بلیدها
علم دانش و کاردانی برافراخته اند و از برای خیانت طرح نو
در انداخته اند و بدوسته کلمات مسروقه ناتمام بجوده بالیده اند
و بر وبها را بصد کبر و ناز مالیده اند و خود را با هزار جهل و نا
دانی هادی و راهبر نامیده اند و با همه اخلاق رذیله و صفات
ذمیمه خویشتن را مهذب گماشته اند و عقل و خردمندی را فقط
در غدر و خلاس و تزویر پنداشته اند بسیار خجالت میکشم
که اینها را ذکر کنم و بغایت شرمم می آید از تحریر روش و کنش ایشان
زیرا آنکه مقاصد آنها
بسیار پست است چون که میخواهند از برای شکم خویشتن اساس
امت خویش را بکنند و رشته التیام آن را از هم بگسلانند و جولان
گاه افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از شکمبه خود
بیرون ننهاده اند و قلم را در آن مجال تنگ قدرت یارای حرکت
نیست
اینقدر میتوانم بگویم که اینها پا بپای یعنی
پهلوان پنبه دیگر اند باقیش را خوانندگان بدانند
و از جمیع آنچه پیش ذکر شد
بخوبی هر کسی را معلوم گردید که این گروه نیچریها یعنی دهریها در

در هر امّتی که پیدا شدند اخلاق احاد آن امّت را بواسطهٔ تعلیمات
فاسدهٔ خود بهزار تلبیس و تدلیس فاسد کردند و اساس قصر
سعادت ایشان را کندند و خیانت و دروغگوئی و گران جانی
و شهوت پرستی را رواج دادند تا آنکه بتدریج اسم آن امّت را
از لوح وجود محو نمودند و یا آنکه بذل و فقر و عبودیّت مبتلا کردند
مع ذلک چون بعضی
از اینگروه مقصد اصلی خود را که اباحت و اشتراک بوده باشد
مدلیساً مخفی داشته در ظاهر بانکار الوهیّت و روز باز پرس اکتفا
میکنند

لهذا میخواهم بیان کنم که این تعلیم بنفسه کافی است از برای فساد
هیئت اجتماعیه و تزعزع ارکان مدنیّت و هیچ سببی مؤثرتر
ازین تعلیم در فساد اخلاق یافت نمی شود و ممکن نیست که شخصی
نیچری بوده باشد و با وجود این مهذّب الاخلاق و صاحب امانت
و صداقت و مروّت و جوان
مردی باشد

پس میگوئیم هر فردی از افراد انسان را بحسب سرشت و
خلقت شهوتها و خواهشهائی است که بازاء آنها مشتهیاتی
و ملائماتی در عالم خارج گذاشته شده است و آن شهوات
بذواتها چنان اقتضا میکند که انسان حرکت نموده و سعی کرده

آن

آن مشتهیات را استحصال نماید و بدانها معالجهٔ خواهشهای
خویش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آنها بنهج حق بوده
باشد و یا بنهج باطل
و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و سفک دماء
و غصب حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد در دست
یاب گردد

این مقتضیات قویّه و بواعث فعّاله را از تأثیرات غیر معتدله باز
داشتن و انسان صاحب آن شهوات مؤثره را بحق خود راضی
کردن و از تعدّیات و اجحافات منع نمودن بیکی ازین چهار
جهت متصوّر می شود

یا آنکه هر صاحب حقّی شمشیری در دست گرفته و سپری بر دوش
انداخته و یک پا در پیش و یک پا در عقب نهاده شب و روز
در صیانت حق خود بکوشد و یا شرافت نفس چنانچه ارباب اهواء
ادّعا میکنند و یا حکومت و یا اعتقاد براینکه عالم را صانعی است
دانا و عمل خیر و شر را پس ازین حیات جزائیست معیّن یعنی
دین

امّا وجه اوّل موجب آن می شود که از برای صیانت حقوق و
دفع تعدّیات سیلهای خون جاری گردد و تلال و اودیه بجز
افراد انسانیه مخضّب شود و هر قویّی ضعیفی را طحن و سحق نماید

تا آنکه آخر الامر این نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود
محو گردد

واما وجه ثانی پس باید دانست که شرافت نفس آن صفتی است
که صاحب آن از اعمال ذمیمه و افعال قبیحه در نزد عشیره و قبیله
خود اجتناب خواهد نمود و خست نفس آنست که دارای آن از
دنایای امور پرهیز نمی نماید و از تقبیح و تشنیع متأثر نمی گردد
و هر کسی را واضحست
که این صفت را یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معینی
در نزد امم نیست که بتوان بد و شهوات را بحد اعتدال آورد و هر
شخصی را بحق خود راضی ساخته پایه انتظام را محکم نمود آیا ملاحظه
نیکنی بسا امور هست که ارتکاب آنها پیش امتی خست و دنائت
شمرده می شود و همان امور در نزد امتی دیگر از آثار شرف و
کمال نفس و از موجبات مدح و ستایش است و حال آنکه فی
الحقیقه عین جور و ظلم و غدر است
چنانچه نهب و غارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبائل
واهل جبال و بوادی غایت کمال و نهایت شرافت نفس است
واما اهل مدن همه
انها را علامات خست و دنائت میدانند و همچنین حیله بازی
ومکاری و منافقی در نزد قومی خست و قومی دیگر این امور را

عقل و کاردانی و کمال می شمارند و دیگر آنکه اگر غور کنی در این
امر که هر حادثی را علتی است و علت غائیه افعال اختیاریه انسان
نفس اوست بخوبی خواهی دریافت که طلب اتصاف بشرافت
نفس و سعی در استحصال او و خوف از خست و دنائت آن بجهت
رغبت و میل انسان است بتوسیع طرق معیشت و حذر اوست
از تنگی مسالک زندگانی
چونکه میداند از اتصاف بشرافت نفس موثوق به خواهد گردید
و با مانت و صداقت مشهور شده اعوان و انصار او بسیار خواهد شد
و بیاری ان بسیار راهها و اسباب های معیشت فراوان خواهد
گردید
بخلاف اتصاف بخست و دنائت نفس که موجب تنفر قلوب
و باعث قلت یاران گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد
ساخت
پس مقدار طلب شرافت نفس و قوت ضعف و تمکن و عدم تمکن
آن صفت و درجات و مراتب او و تأثیرات آن در کیج ارباب
شهوات از تعدیات بر حسب معیشتهای طبقات مردم میباشد
یعنی طبقات ناس
انقدر در تحصیل آن صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان را
نافع باشد و از ضرر و گزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه ئی شرافت

نفس را آن صفتی میشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت توان
شد و آنچه زیاده برین باشد هرگز فقدان او را نقص و دنائت
نمی انگارد اگرچه در نزد طبقات دیگر نقص و خست شمرده شود
و در استحصال آن سعی بکار نمی برد نظر کن در غالب سلاطین
و امراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از عهد شکنی پروائی کنند
خصوصاً با آنانکه از خود

در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سائر افعال ذمیمه
اجتناب نمی نمایند و هیچیک ازین امور را خست و دنائت
نمی شمارند

و حال آنکه اگر یکی ازینها از احاد رعیت سر میزد خسیس و دنی النفس
شمرده شده و بدین جهت در امر معیشت او خلل حاصل می شد
حتی سائر طبقات هم این امور را در حق سلاطین و امراء خود از
خست و دنائت نمیدانند بلکه
بمحامل دیگر حمل میکنند

و همچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقةً
بعد طبقةٍ

و سبب این امر آنست که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعال
شنیعه مصون و محفوظ میدانند پس اگر مدار انتظام عالم همین
شرافت نفس بوده باشد هر طبقهٔ عالیه فی دست تعدی طبقهٔ سافله
گشوده

گشوده درهای شر و فساد بر روی این بیچاره انسان باز خواهد دید
علاوه بر این

چون غرض از اتصاف بدین صفت توسیع طرق معیشت و تحذر
از تنگی مسالک زنده گانیست چنانچه معلوم شد پس هرگز این خصلت
مانع نمی شود انسان را از تعدیات باطنیه و خیانتهای مخفیه و رشوت
خوارییهای در زوایای محاکم

زیرا آنکه انسان طالب سعه عیش میداند که بدین خباثت مخفیه
بمقصد اصلی خود خواهد رسید بدون آنکه مشهور بدنائت گردد چنانچه
می بینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمال در زوایای محاکم
ازانها بظهور میرسد

پس نشاید کسی را که شرف نفس را میزان عدل قرار داده گمان
کند که میتوان بدین صفت هرکسی را بحق خود راضی کرده منع جمیع
تعدیات و اجحافات ظاهریه و باطنیه را
نماید

و اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب شرافت نفس حب محمدت
پس می شود که هر شخصی بجهت استحصال محمدت خود را با علی
درجه شرافت نفس متصف ساخته خویشتن را از جمیع رذائل
و دنایا و تعدیات و اجحافات دور نماید

جواب میگوئیم اولاً کمتر شخصی یافت می شود که مدح و ثنای ابناء

وشهوات بدنیّه تقدیم نماید واگر بطبقات مردم نظر شود این
بخوبی ظاهر وهویدا خواهد شد

وثانیاً چونکه موجب اوّل ازبرای مدح وثنا این انسانهای حیوان
منش وباعث نخستین بجهت ستایش این مؤرّخین مزوّرین وشعراء
کاذبین غنا وثروت وجاه وجلال وشوکت است اگرچه استحصال
اینها ازطرق غیر لائقه شده باشد ودراکتساب این
چیزها هزارها تعدّیات واجحافات سرزده باشد لهذا غالب
نفوس دراین امر سعی خواهند کرد وکه خود را اصحاب غنا و
ثروت خدا وندان جاه وجلال نمایند اگرچه بطریق غدر وظلم و
خیانت بوده باشد

تا آنکه هم لذائذ بدنیّه را بدست آرند وهم ممدوح این مدلّسین گردند
وکمتر شخصی یافت می‌شود که طالب محمّدیّت حقّه بوده واز
راه حق وفضیلت شرافت نفس ثنا وستایش حق را اکتساب
کند

واز آنچه گفته شد ظاهر گردید که خصلت شرافت نفس بهیچ‌وجه
ازبرای تعدیل شهوات ومنع تعدّیات وانتظام عالم کافی
نیست

بلی اگر هستند بدیهی بوده که آن دین ماهیّت آن مقرّر و
متعیّن گردیده باشد بجهت آن منشاء ومبنا موجب انتظام
سلسلهٔ

سلسلهٔ معاملات خواهد شد نه نفس خود چنانچه در بیان حیا بدین
اشاره‌ئی رفت

واما وجه ثالث مخفی نماند که قدرت حکومت مقصور است
بر دفع ظلمها وجورهای ظاهری اما اختلاسات وتزویرها و
بهتانها وفسادها وتعدّیات باطنیّه خداوندان شهوات را چگونه
منع تواند کرد وبکدام طور حیله‌ها ودسیسه‌ها وستمهای پنهانی
مطلع می‌شود تا برفع آنها بکوشد علاوه براین حاکم واعوان
او همه اصحاب شهوتند

وکدام تدبیر آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات
فعّاله منع خواهد نمود ورعیّتهای ضعیف بیچاره را چه امر از دست
شره وحرص وازآنها خلاصی خواهد
بخشید

وچون هیچ رادع وزاجری آنها را نباشد البتّه آن حاکم خفیه
رئیس سرّاق وجهّار رأس قطّاع الطّریق گشته اتباع واعوان
او همه آلات ظلم وجور وغدر وادوات شرّ وفساد وافراز های
اختلاس آن خواهند گردید

ودر ابطال حقوق بندگان خدا وهتک اعراض ونهب اموال
آنها خواهند کوشید

وعطش شهوات خود را از خون بیچارگان تسکین خواهند داد

و قصرهای خویش را بدماء بینوایان منقش و مزین خواهند ساخت

و بالجمله در

هلاک عباد و دمار بلاد کوششها و سعیها بکار خواهند برد پس
سبب دیگری از برای کف ارباب شهوات از تعدیات و
اجحافات باقی نماند مگر وجه رابع یعنی ایمان براینکه عالم را صانعیست
دانا و توانا و اعتقاد باینکه از برای عمل خیر و شر پس ازین حیات

جزائیست معین

والحق این دو اعتقاد معا پایدارترین اساسی است از برای کف شهوات
و رفع تعدیات ظاهریه و باطنیه و محکم ترین رکنیست بجهت بر
انداختن حیله ها و تزویرها و تدلیسها و نیکوترین باعثی است

برای احقاق حقوق

و اوست سبب امنیت و رفاهیت تامه و بدون این دو عقیده
هرگز هیئت اجتماعیه صورت وقوع نپذیرد و مدنیت لباس

هستی نپوشد

و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات و معاشرات بغل
و غش نشود و اگر کسی را این دو اعتقاد نباشد هیچ چه او را داعی

بسوی فضائل و زاجری از رذائل نخواهد بود

و هیچ چیز او را از خیانت و دروغگوئی و منافقی و مزوری منع نخواهد
نمود بجهت آنکه علت غائیه جمیع ملکات مکتسبه و افعال اختیاریه چنانچه
گفته

گفته شد نفس انسان است چون کسی را اعتقاد بثواب و عقاب
نباشد کدام چیز دیگر او را ازین صفات ذمیمه منع نموده بملکات
حسنه دعوت خواهد نمود خصوصا در وقتیکه معلوم شود انسان را
که نه از اتصاف بدانها ضرری در دنیا برو مترتب خواهد شد و
نه از تخلق بدینها او را فایده ئی خواهد رسید و کدام امر او را به
معاونت و مناصرت و مرحمت و مروت و جوانمردی و دیگر

اموریکه هیئت اجتماعیه را از آنها گریزی نیست

الزام خواهد کرد

و خواننده را معلوم گردیده که اول تعلیمات طبیعیین یعنی نیچریها
رفع این دو اعتقاد است که اساس همه دینها است و آخر تعلیمات
ایشان اباحت و اشتراک است پس این قومند که برباد دهنده
هیئت اجتماعیه اند و تباه کننده مدنیت اند و مفسدان اخلاقند

و خراب کننده ارکان علوم و معارفند

و هلاک نماینده امم و زائل کننده نخوت و غیرت و ناموسند
و جبه ائیم لؤم و خیانت اند و ارومه های رذالت و دنائت اند
و اساسهای خست و نذالت اند و اعلام کذب و دروغند و دعات
حیوانیت اند محبت آنها کید است و مصاحبت ایشان مکر است

و ملائمت شان غدر است

و مجالستشان حیله است صداقتشان فریب است و دعوی انسانیت

شان دام است و بر معارف و علوم خواند شان شست و قلاب
است امانت را خیانت کنند و ستر را حفظ نکنند و دست عزیز
خود را بیک پول سیاه بفروشند بنده‌های شکم‌اند و عبید شهوت
و از برای قضای
شهوات خویش از ارتکاب هیچ گونه عمل خسیس و دنیّ استنکاف
نمی‌کنند ناموس و عار و ننگ را بهیچ‌وجه نمی‌شناسند و از شرف
نفس خبر ندارند پسران در این طایفه از پدران در امان نیستند
و دختران از هیچ‌کدام بلی حرکت طبیعت طبیعی را چه منع تواند کرد
و اگر شخصی بلین
ملمس چون مار اینها بازی خورد و بخبط و خیال چون افاعی ایشان
مغرور گردد و زخرف قول اینها او را بپسند افتد و حیله‌های ایشان
در دل او جای گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب تمدّن اند
و باعث انتظام بلادند و یا سبب نشر علوم و معارف‌اند و یا آنکه خیال
کند که ایشان در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت حافظ اسرارند پس
باید بر عقل او گریست و خندید
زیرا آنکه هم جای خنده دارد و هم جای گریه پس از همه آنچه بیان
کردیم بنهج اوضح ظاهر شد که دین اگرچه باطل و اخس ادیان بوده
باشد بجهت آن دو رکن رکین یعنی اعتقاد و تصایح و ایمان بثواب
و عقاب و بسبب سایر این اصول ستّه که ودایع دینها و کیشهاست

از طریقهٔ مادّیین یعنی نیچریها بهتر است در عالم مدنیّت و
هیئت اجتماعیه و انتظام امور معاملات بلکه در جمیع اجتماعات
انسانیّه و در همه ترقیات بشریّه
در این دار دنیا
و چون نظام عالم بر نهج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم
انسانی جزء نظام کل است از آن است که هر وقت این خلل اندا-
-ازان هیئت اجتماعیه یعنی نیچریها ظهور نمودند نفوس انسانیّه بر
قلع و قمع آنها همّت گماشته و خداوندان نظام حقیقی مدنیّت که دین
بوده باشد در ازالهٔ ایشان سعیهای بلیغ
بکار بردند
و مزاج انسان کبیر بنا بر شعور خداداد خود که اثر حکمت کلیّه است اینها را
قبول نکرده چون فضلات دفع نموده است و لهذا این طایفه اگر
چه از دیر زمان بدین عالم پا نهاده اند و بعضی از نفوس خائنهٔ ارباب
شوکت هم بجهت مقاصد دنیّهٔ خود ایشان را در هر وقتی تائید نمودند
ولکن پایداری و ثبات حاصل
نکرده اند
و چون ابرهای تابستان در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی
متفرق و نیست و نابود شده اند و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین
متمکّن و مستقرّ شده این مایه‌های بی انتظامی ها زائل و معدوم گردیده اند

و چون معلوم شد که دین مطلقاً مایهٔ نیک‌بختیهای انسان است پس
اگر بر اساسهای محکم و پایه‌های متقن گذاشته شده باشد البته آن
دین به نهج اتم سبب سعادت تامّه در فاهیت کامله خواهد گردیده
و بطریق اولی موجب ترقیات صوریه و معنویه شده علم مدنیت را
در میان پیروان خود خواهد برافراخت بلکه متدیّنین را بتمامی کمالات عقلیه
و نفسیه فائز خواهد گردانید

و ایشان را به نیک‌بختی دو جهان خواهد رسانید و اگر غور نمائیم در
ادیان هیچ دینی را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده شده باشد مانند
دین اسلام

زیرا آنکه عروج امم بر مدارج کمالات و صعود شعوب بر معارج معارف
و ارتقاء قبائل بر مراقی فضائل و اطلاع طوائف انسانها بر دقائق
حقائق و استحصال آنها سعادت تامّه حقیقیّه را در دار دنیا و آخرت
موقوف است بر اموری چند

اوّل آنکه باید لوح عقول امم و قبائل از کدورات خرافات و زنگهای
عقاید باطله وهمیّه پاک بوده باشد زیرا آنکه عقیدهٔ خرافیه حجابی است
کثیف که علی الدوام حائل می‌شود در میانه صاحب آن عقیده و میانه
حقیقت و واقع و او را باز میدارد از کشف نفس الامر بلکه چون خرافی
را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شده از حرکات فکریه باز
زند پس از آن حمل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و اوهام را قبول

خواهد نمود و این موجب آن می‌شود که از کمالات حقه دور افتد
و حقائق اکوان بر او پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که
جمیع عمر خود را با وهام و وحشت و دهشت و خوف و بیم
بگذراند

و از حرکت طیور و جنبش بهائم در لرزه افتد و از هبوب ریاح
و آواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطهٔ تطیّرات
و تشئمات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هر حیله
باز و مکار و دجالی اگر دون نهد و کدام شقا و بدبختی و سوء عیش ازین
گونه زندگی بدتر خواهد بود

و دین اسلام اوّل رکن او این است که عقول را بصیقل توحید
و تنزیه از زنگ خرافات و کدر اوهام و آلایش وهمیات پاک
سازد و نخستین تعلیم او این است که انسان را نشاید که انسان دیگر
و یا یکی از جمادات علویه و سفلیه را خالق و متصرف قاهر و معطی و
مانع و معز و مذل و شافی و مهلک
بداند

و یا که اعتقاد کند که مبدء اوّل بلباس بشری برای اصلاح و یا
افساد ظهور نموده است و یا خواهد نمود و یا آنکه آن ذات منزّه
بجهت بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار آلام و اسقام را
متحمل گردیده است و غیر از اینها از آن خرافاتیکه هر یک بانفراده

برای کوری عقل کافیست وغالب ادیان موجوده ازین اوهام وخرافات خالی نیست اینک دیانت نصرانیه ودیانت برهماء
ودیانت زردشت

دوم انکه نفوس آنها باید متصف بوده باشد بنهایت شرافت یعنی هر واحدے از امم خود را بغیر از رتبهٔ نبوت که رتبهٔ الیست الهیه سزاوار ولایق جمیع پایها
ورتبه های افراد انسانیه بداند

ودر خود نقص و انحطاط و عدم قابلیتی تصور نکنند چون نفوس خلق بدین صفت متصف باشد هر یکی با دیگری در میدان واسع فضائل مسابقت نموده در استحصال کمالات درصدد مجادلات ومبارات خواهد برآمد
ودر نیل عزّ و
شرف واقتنای رتب عالیه دنیویه کوتاهی نخواهد
ورزید

واگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقةً وفطرةً از دیگران در شرافت کمترند و رتبهٔ ایشان
از نفوس سایرین پستتر است
البته در همت آنها نقص و در حرکت ایشان فتور ودر ادراکشان
ضعف حاصل خواهد شد

واز بسیاری از کمالات و رتبه عالیه وسعادات دنیویه محروم مانده ودر دائرهٔ صغیره سے جولان خواهند
نمود

ودین اسلام درهای شرافت را بروی نفوس گشوده حق هر نفسی را در هر فضیلت و کمالے اثبات میکند

وامتیاز شرافت

جنسیت وصنفیت را از میانه برمیدارد و مزیت افراد انسانیه را فقط بر کمال عقلی ونفسی قرار میدهد

و کم دیدی یافت می شود که این مزیت دراو بوده باشد ملاحظه کن که چگونه دین برهما انسان را بر چهار قسم کرده یکی برهمن و دیگرے چهتری و سیمی ویش و چهارمی
شودره
اول درجه شرافت را فطرةً از برای برهمن قرار داده است پس از آن از برای چهتری و قسم چهارم را در جمیع مزایای انسانیت از همه پستتر شمرده است

واین یکی از اعظم اسباب شمرده می شود از برای عدم

ترقی متدینین بدین دین در علوم و معارف و صنایع چنانچه شاید
و باید و حال آنکه اقدم امم میباشند و دیانت عیسویه حسب
انجیل شرافت را از برای جنس بنی اسرائیل اثبات کرده غیر آن
جنس را باسامی حقیره ذکر میکنند و پیروان آن دین اگرچه ازین حکم
سرباز زده امتیاز جنسیت را برداشتند ولکن صنف
قسیسها را آنقدر شرافت دادند که نیز موجب خست سائر نفوس
گردید

زیرا آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را در تحت قدرت آنها
قرار دادند و گفتند نفوس دیگران را اگرچه باعلی درجهٔ کمال
رسیده باشد آنقدرت نیست که عرض ذنوب خود را بدرگاه
الهی کرده طلب مغفرت نماید
بلکه باید این امر بواسطهٔ قسیسها صورت پذیرد و همچنین گفتند
قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف بر قبول قسیس است
و این حکم خست بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در آن نوشته
شده است هرچه شما در زمین بگشائید در آسمانها گشاده میشود و هرچه
شما در زمین به بندید در آسمانها بسته میشود و تا زمانیکه این عقیده
خست بخش نفوس در امت نصرانیه بلاد فرنگ متمکن و پایدار بود هیچ
گونه ترقیات از برای آن امت حاصل نشده لوتر رئیس پروتستان
که این حکم را بر خلاف انجیل دفع نموده است بمسلمانان اقتدا کرده است

سیم

سیم آنکه باید آحاد هر امتی از امم عقاید خود را که اول نقشهٔ الواح عقول است
بر براهین متقنه و ادلهٔ محکمه مؤسس سازند و از اتباع ظنون در
عقاید دوری گزینند و بمجرد تقلید آباء و اجداد خویشتن
قانع نشوند
زیرا آنکه اگر انسان بلا حجت و دلیل بامور اعتقاد کند
و اتباع ظنون را پیشه خود سازد و بتقلید و پیروی آباء
خورسند شود عقل او لامحاله از حرکات فکریه باز ایستد
و اندک اندک بلادت و غباوت بر او غلبه نماید تا آنکه خرد او
بالمره عاطل و از ادراک خیر و شر خود عاجز ماند

و شقا و بدبختی از هر طرف او را فرو گیرد و تعجب منما گیزو
وزیر فرانسه که تاریخ سیویلیزاسیون یعنی مدنیت
امم افرنجیه را نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب
تمدن یوروپ این بود که طایفه‌ئی ظهور کرده گفتند
اگرچه دیانت ما دیانت عیسویه است ولی ما را میرسد که
براهین اصول عقاید خود را جویا شویم

و جماعت قسیسها اجازت نمیدادند و میگفتند که مبنای دین بر
تقلید است و چون آن طایفه قوت گرفته افکار ایشان

منتشر گردید عقول از حالت بلادت و غباوت برآمده در
حرکت و جولان آمد و در استحصال اسباب مدنیت کوشیدن
گرفت

دین اسلام آن یگانه دین نیست که ذم اعتقاد بلا دلیل و
اتباع ظنون را میکند و سرزنش پیروی از روی
کورانه مینماید و مطالبه برهان را در امور بمتدینین نشان
میدهد

و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات را نتایج خرد و بینش
میشمارد و ضلالت را به بیعقلی و عدم بصیرت نسبت
میدهد و از برای هر یک از اصول عقائد به نهجی که عموم را
سودمند افتد اقامهٔ حجت مینماید بلکه غالب احکام را
با حکم و فوائد آنها ذکر میکند بقرآن شریف رجوع
شود

و هیچ دینی نیست که این فضیلت در او بوده باشد و چنان
گمان میکنم که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند
کرد

و مخفی نماند که اصل دیانت عیسویه که عبارت از تثلیث بوده
باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست
یعنی باید از عقل درگذشت تا آنرا فهمید و اما اصول دیانت

برهما هر کس را ظاهر است که غالب آنها مخالف عقل صریحست
چه اصحاب آن دین برین امر اعتراف کنند و یا نکنند

چهارم آنکه باید در هر امتی از امم جماعتی علی الدوام بتعلیم سایرین
مشغول بوده باشند و در تحلیه عقول آنها بمعارف حقه کوتاهی
نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گروهی دیگر
همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و اوصاف فاضله را
بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی و
مضار آنها را تبیین کنند و از امر بمعروف و نهی از منکر
غافل نشوند زیرا آنکه بالبداهه جمیع معلومات انسان مکتسب است
و اگر او را معلمی نباشد از عقل خود بهره‌ئی و فایده‌ئی نخواهد گرفت
و چون حیوانات درین عالم زیست خواهد نمود و از سعادت دارین
محروم مانده ازین دنیا خواهد رفت
پس معلم واجب شد و شهوات و خواهشهای نفس را حدی
و اندازه نیست و اگر معدل و مقومی آن شهوات را نباشد
لامحاله مستلزم تعدیات و اجحافات خواهد گردید و صاحب
آن خواهشها سلب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود را
هم در آتش شهوات بخویشتن سوخته در نهایت شقا بدار الشقا خواهد
رفت پس امر بمعروف ناهی از منکر و معدل اخلاق لازم شد

کتابخانهٔ آستان قدس

و دین اسلام اعظم فروض و واجبات آن این دو امر است بقرآن شریف رجوع شود

و در سائر ادیان آنقدر اهتمامی درین دو امر نشده است

و چون ارکان دیانت اسلامیّه بسیار است و بیان فائده هر یکی در مدنیّت و شرح بودن هر واحدی از آنها سبب سعادت تامّه موجب آن می شود که از موضوع کلام خارج شوم

لهذا بر خود واجب دانستم که رساله ئی بانفراد ها درین امر وضع نمایم و در آن بیان کنم که آن مدینه فاضله ئیکه حکما بارزوی آن جان سپردند هرگز انسان را دست یاب نخواهد شد مگر بدیانت اسلامیّه

اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامیّه چنین است پس چرا مسلمانان بدین حالت محزنه میباشند

جواب میگوئیم چون مسلمان بودند بودند چنانچه بودند

و عالم هم بفضل آنها شهادت میداد. و تا الآن پس بدین قول شریف اکتفا خواهم کرد انّ الله لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم

اینست

اینست مجمل آنچه میخواستم بیان کنم در مضار و مفاسد طریقهٔ نیچریّه در مدنیّت و هیئت اجتماعیه و منافع ادیان اسلام

تحریراً الراقم جمال الدین الحسینی

تمام شد

بعون الله تعالی

وبسعی و اهتمام عالیجناب قدسی خطاب فضایل و کمالات اکتساب حقایق و معارف آداب زبدة الانجاب و نخبة الاطیاب المستغنی عن الاوصاف [illegible] فخر الحاج والعمّار الشیخ حفظه الله شیرازی

در بندر معموره بمبئی

به زیور طبع رسید

بید اقل الحاج حاجی

نور محمد شیرازی

تحریراً فی شهر

رجب المرجب

سنه ١٣..

هجری نبوی

[illegible] موجب زوال

[illegible] خذلان [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

عقاید [illegible]

[illegible]

عبده [illegible]

مملکت ایران [illegible]

[illegible] حفظ وطن [illegible]

[illegible]

۲۹۷/
۴۸
۵۹۵
ج